



کتابخانه مجلس شورای ملی

تألیفات

سازد و خض

تألیفات

سازد و خض

تألیفات

سازد و خض

تألیفات



تصویر نوعی سیاه‌چشم آثار ملی آرا پذیرفته است



یادگار حسن ہزارہ ابوعلی سینا

سلسلہ اشعارات سخن امارتی  
« ۱۱ »

# رکشناسی

یا

رسالہ در نبض

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

ترجمہ و حواشی و تصحیح

سید محمد مسکوٰۃ

نہران ۱۳۳۰ شمسی ۱۳۷۰ قمری



بسمه تعالی

## رگشناسی

بحای معرفة المص بکار رفته همچنانکه گیاه شناسی و زمین شناسی را بحای معرفة النبات - و معرفة الارض استعمال میکنند و مقصود از آن تشریح رگها یا علم وطائف اعصاب نیست بلکه مقصود علم باحوالی است در رگ حسیته که آنرا تباری مص خوانند و کلمه «رگ» گرچه بر حسب لغت لفظی عام است و هر عصبی را از ورید و شریان شامل میشود، ولی مصف خود آنرا در همین رساله گاهی بمعنی حال روح و گاهی بمعنی دو حرکت انقباض و انبساط که مص خوانند استعمال کرده<sup>۱</sup>، پس ما از فحوای گفتار خود او در مقدمه همین رساله که یکجا گوید «فرمان علاء الدوله بمن آمد که اندر دانش رگ کتابی کن جامع» و حای دیگر گوید «علم رگ» بدست آوردیم و شاسته داشتیم که این رساله در پارسی «رگشناسی» نامیده شود، همچنانکه نویسندگان عربی هم چون رساله را خوانده و دیده اند که مؤلف نامی بر آن نهاده ولی از حالات مص سخن میگوید آنرا «رسالة فی المص» نامیده اند

رگشناسی ابن سینا یعنی رساله حاضر در اسفند ماه ۱۳۱۶ شمسی با مقدمه و تصحیح و تحشیه این مبدع بر حسب اشاره و ریر فرهنگ وقت دانشمند عالی قدر بررگوار حیات آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه طهران بچاپ رسید

و اکنون که هر از مین سال میلاد ابن سینا مصف این رساله فراهمی رسد

---

۱ - نگاه کنید مص ۱۳ و ۱۴ همین رساله



## رکشاسی

جرئی گذشته - و بیاد دارد که همگام ناخوشی پرستار یا پرشک یا بررگتر حابه که با حیر میشود دست مساعد بیمار دراز میکند و با سر انگشتان از چگونگی حنش نص او جستجو مینمایند، و چنین واسمود میشود که گویا نص احوال پیمایی بیمار را برای آنها آشکار کرده است، شایمهایی که نص بدست میدهد در برابر سائر شایمهای تندرستی و بیماری بدرجهای روشن و ممتاز است که ارجهان پرشکی گذشته در سایر چیزها هم مثل شده و هرگاه بر چگونگی احوال کس و کاری از همه سو آگاهی یافتند میگویند نص فالابی یا فالان کار در دست ما است

و این نامه کم حجم بمنزل مترجم یا فرهنگ لغتی است که ما را با وصاع و احوال رگ خنسان (یعنی نص) راهنمایی میکند، و شرح میدهد که واستگی احوال نص با تندرستی و بیماریهای گوناگون، ویژه بیماریهای دل صوبوری چگونه است

و این مسأله یعنی بستگی حالات نص با احوال با محسوس تن - ارسائالی است که در کتب و مصنعات پرشکی از عهد قدیم باب و بحث مخصوص داشته، مع ذلك اطباء بررگ شرق و عرب از قبیل ارساحاس<sup>۱</sup>، و حالینوس، و یحیی المصوی الاسکندرانی، و حنین بن اسحق العبادی، و یسر او اسحق، و ثابت بن قرة الحرابی، و اسحق بن عمران، و اسحق بن سلیمان، و ابو عثمان

---

۱ - ارسا حایس یا ارساحاس یا ارساحاس معاصر سقراط (۴۷۰ - ۴۰۰ ق م) حکیم معروف بوده و طاهر آوی قدیم ترین کسی است که کتابی در نص ساخته، و حالینوس پرکتاب نص او رد نوشته، و در برخی تصانیف دیگر خود هم او را رد کرده است، (رجوع کنید بعبود الاناء چاپ مصر ۳۴ - ۳۶ - ۴۹ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۰۲ - و ببردوس الحکمه چاپ برلن ۱۹۲۸ ص ۳۴۲ - ۳۴۷، که بحث نص را از عقائد او و حالینوس فراهم ساخته است

و انجمن آثار ملی مقدمات حش هراره وی را فراهم میکنند بر حسب همان حکمت که مقتضی این جشن است لازم مینمود - که بحث تصنیفاتی که شیخ اس سیما بران مادری خویش ساخته است بدسترس عموم گذارده شود ، تا هم ابرائت - و دلستگی وی بهم میهمان خویش که برد اهل داش پیدا است بر همگان هویدا گردد ، و هم خداوندان ذوق و فهم که بران پارسی بهتر آشنا هستند و بکتب فارسی اس دارند با نمونه افکار و اندیشه های او قدری آشنا شوند ، و بیشتر ویرا قدر شناسند

رگشناسی بیر لکی ار آن تصنیفها بود که میباید با صورت و معنی بیکوتر ، و مقابله و تصحیح کاملتر ، بمعرض استعاده در آید فلهمذا مؤسین محترم و هیأت مدیره انجمن آثار ملی این ضعیف را تصحیح و بشر محمد آن مأمور فرمودند و ار اینرو این رساله که در چاپ سابق با دو نسخه مقابله و تصحیح و شر شده بود ، اینک پس ار مقابله با چهار نسخه - و تجدید نظر در تصحیح پیشین تفصیلی که خواهد آمد بچاپ رسید ، و پیشگاه اهل داش تقدیم شد ، امید است که بدیده قبول بگرد ، و اگر سهو و سیاهی رو داده است اصلاح فرمایند . و ما نخست بحثی مفید ار مقدمه چاپ نخستین را نا اندک تصرفی در اینجا میآوریم ، پس ار آن بذکر چگونگی تصحیح این چاپ میپردازیم .

### منقول از مقدمه چاپ نخستین

کسانی که سرحد رشد و بلوغ و خرد و تمیز رسیده اند میدانند که انسان تا وقتی که بدین مرحله پا میگردد چند بار در راه رندگی از عقبات ناحوشیهای کوچک از قیل ز کام - و سرما خوردگی - و تب و بویه های



تاریخ الحكماء ( مؤلف ما بین سال ۵۸۶ - ۶۱۱ ) و حال الدین قعطی در احمار الحكماء چاپ مصر باب الکنی تحت عنوان ابوعلی، و ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء چاپ مصر « الباب الحادی عشر فی طبقات الاطباء الدین طهروا فی دیار العجم » همگی بدون اختلاف رساله ما نحن فیه را نام و نشان « رساله فی النص بالفارسیة » در عداد مصنفات ابن سینا آورده اند، بنابراین شبهه و شکى ناقدی نمی ماند که رساله نص فارسی یعنی همین نامه ارتصیف حواحه و رئیس مطلق پزشکان حجة الحق الشیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا پرشک<sup>۱</sup> و فیلسوف ایرانی است<sup>۲</sup> علیهذا لازم است داشتهای که در باب رساله حاضر دست داده است اشاره کنیم

صاحب نامه دانشوران از رساله حاضر نسخه معلوط بدست داشته، و چون در مقدمه نسخه مشارالیه در القاب علاء الدوله کلمه « الدین » در « عبدالدین » بکلمه « الدوله » که شبهه است بحریف شده بوده - و بحای « عبدالدین » « عبدالدوله » نوشته بوده، غلط باصح، و اطلاع نداشته بودن خود او را اینکه مصنف در دناچه پارسی خود عالماً لقب عبدالدین هم بالقاب علاء الدوله توأم ننماید، سمب شده است که مصنف نامه دانشوران

- 
- ۱ - درعکس خط و امضای شخ که مکرر بچاپ رسیده چید آمده « حسن بن عبدالله بن سدا المتطب » و کلمه پرشک را در اینجا بحای « المتطب » آوردم
  - ۲ - در عصر حاضر هم برخی کتاب رگشاسی نوشته اند از قبل « مرید النص » تصیف میرزا بشیر احمد همدی که در هند چاپ شده، و بعضی هم مسجث رگشاسی را موافق طب جدید ایراد کرده اند از قبل دکتر شلر فلمکی در رساله « قواعد الامراض » چاپ طهران و عمره

سعید بن یعقوب السدمشقی، وابوسکر راری، و معاصر مصنف ابوالفرح بن الطیب، و مصنف - و غیرهم - یا ترجمه و تفسیر دو کتاب معروف خالیوس در باب نص پرداخته - و با کتابی معرود در پیرامون آن ساخته اند، که از کاملترین و مفصلترین آنها رساله حاضر است، و تا حائلی که اطلاع حاصل است بعد از «کتاب الانبیه» که نامرمنصور بن بوح سامانی (۳۸۷-۳۸۹) تصنیف شده و در اروپا بطبع رسیده است، رساله حاضر قدیمترین کتاب طب است که در زبان پارسی بدست مانده

و با اینکه برخی نسخ رساله ما بحسبیه اربعوان مصنف حالی است ولی چون در اکثر نسخ نام و نشان مصنف را «الشیخ الرئيس» یا «ابوعلی سینا» نوشته اند شبهه ای نیست که مراد شیخ الرئيس مطلق ابوعلی سینا قدس سره است، بخصوص که عنوان مصنف با قریبه متن تصنیف مقرون آمده، چه این نامه نیز مانند دانش نامه علائی - و ترجمه کتاب المعاد، و رساله معراجیه، که سه تصنیف پارسی دیگر او است بحواش محدود وی علاء الدوله ساخته شده، و نام علاء الدوله در دیباچه، دانش نامه - و این نامه بیک گونه القاب ادا شده است، و همین قرائن در صحت عنوان مررور کهایت می کند

و نارچون صحیح ترین و قدیمترین مآخذ که ترجمه حیاتی از اس سینا منعقد ساخته اند - یعنی ابو عبید حورحانی شاگرد دوملارم بیست و پنج رساله مصنف در رساله که در شرح حال وی نوشته، و ابوالحسن بیهقی در تمة صوان الحکمة (حاج محمد شفیع همدی و نسخه خطی آستان قدس رضوی ۴) مؤلف میان سالهای (۵۶۰ - ۵۶۵) و شمس الدین محمد شهر روری در

## د رګشاسی

و صیط سب موسیقاری را برای پرشك غیر ممکنی ، و برای موسیقی دان

بقه حاشه ارضعه قل

مناسبت و مسافرتی موجود است و آنرا **تالیف** نامند

**دوم :** از زمان هایی که در میان آن همه می آمد ، و ایبرا **ایقاع** حواسد معلوم است که اگر يك نغمه مکرر شود چیزی از آن مناسب حال نیست اما وقتی که نغمه مختلف میشود از مجموع هر دو نغمه **وعلی** پیدا میشود و چون يك نغمه ارد دیگری بیش باشد میان آندو سستی است ، و این سست یا متناهی است یا متفق ، و دو نغمه وقتی متوافق میباشد که اندازه تفاوت مانند متفاوت باشد یا بعمل یا بقوت ، ( و معنی قوت در اینجا آنست که از مکرر کردن نغمه آنچه این نغمه بقوت مثل آنست پیدا شود ) و اگر چنین باشد نسبتی متفق مینماید مثال دو متفاوت که تفاوت میانشان بعمل مثل احد المتفاوتین باشد دو نغمه است که یکی دو برابر دیگری بود ، مانند هشت و چهار ، زیرا که تفاوت چهار است ، و چهار بعمل برابر است با نغمه متفاوت کوچک که آنهم چهار بود ، و اما مثال دو متفاوت که تفاوت با متفاوت بعمل برابر نیست دو گونه است ، یکی آنکه تفاوت کوچکتر از متفاوت است و بقوت مثل آنست ، دیگر آنکه متفاوت کوچکتر از تفاوت است و بقوت برابر است ، مثال اولی : دو نغمه که یکی مثل دوم و مثل حره او باشد ، پس تفاوت نغمه کوچک باشد و حره نغمه کوچک بقوت مثل آنست ، و این قسم راسه المل و الحره گویند ، و شریفترین اقسام این قسم نسبت مثل و نصف است چنانکه دو و سه ، زیرا که تفاوتشان برابر است ساسه نغمه کوچک ، و این یکبار که يك را مکرر کند نغمه کوچک پیدا میشود ، و این را نسبت مثل و نصف حواسد ، و پس از این نسبت مثل و ثلث است چنانکه نسبت سه و چهار ، زیرا که تفاوت میان ایشان یکی است ، و یکی ثلث سه است ، و دومار که زیاد شود سه میشود ، و این نسبت مؤخر است از نسبت مثل و نصف که يك زیادتر برابر کوچکتر میشود و بعد از این نسبت مثل متوالی میآید

قسم دوم که متفاوت مثل تفاوت است بقوت و این وقتی است که یکی از دو نغمه چند برابر دیگری باشد تا تفاوت میانشان چند برابر کوچکتر نباشد ، پس نغمه کوچک بقوت نغمه حاشه در صیغه بعد

رساله حاصر را تصنیف رمان عبدالدوله دانسته<sup>۱</sup>، و بواسطه همین اشتباه «ابوعلی سیمیا» را که در عنوان کتاب بوده تحریف «ابوعلی مسکویه» شمرده، و چون قریبه بر درستی مدعای خود بیافته باینکه مسأله موسیقاری بودن مسم در این رساله و در کتاب قانون اختلاف دارد باری حسته است، در صورتی که این مسأله بپیرمردون اختلاف در اینجا و در کتاب قانون بیک نحو آمده<sup>۲</sup>، و با اینکه در هر دو کتاب شیخ با رأی حالینوس مخالف است،

---

۱ - دیگر رساله ایست در بیان مسم برمان فارسی نوشته است در عنوان آن رساله نگاشته است رمان عبدالدوله مسم آمد کتابی کن اندر داش رگ هانا گروهی که در علم سیر تنوع واهی دارند می داند که آن دیباچه ارحله صدق عاطل است، چه بیکال قبل از بولد شبح رئیس عبدالدوله وفات کرده است و آنچه بحاطر خاطر میرسد ایست که آن رساله را ابوعلی مسکویه در عهد تألیف آورده است، و با آنکه کاتب اشتباه کرده است بجای محمدالدوله یا شمس الدوله عبدالدوله نوشته است ولی آن مسئله موسیقاریه که در قانون فرموده است و عباراتی که برخلاف آن در آن رساله ثبت است قول اول را تایید می کند (نامه داشوران ج ۱ ص ۸۲)

۲ - خالسوس پندارد که قدر محسوس از مناسبات وزن آست که بر یکی از سبب موسیقاری مدکور باشد - یا بر سبب الکل و الخمسه و آن بر سبب سه صیف است، چه آن سبب صیف است که دانست رائد نصف تألیف شده و آن همانست که آراست الدی بالخمسه نامند، و بر سبب الدی بالکل و آن صیف است، و بر سبب الدی بالخمسه و آن رائد نصف است و بر سبب الدی بالاربعه و آن رائد ثلث است و بر سبب رائد بر مع عدد محسوس میشود، و مسم صبط این سه چهارا محس (یا محس) بر رگه مشام و آسان میدادم بر کسی که بدرج ایقاع و تناسب همه ها بممارست صفاست مساعد باشد (کتاب القانون چاپ تهران تعلیم صوم از مسم دوم از کتاب اول ص ۸۷)

نگارنده گوید:

در علم موسیقی دو بحث میکند یکی: از احوال همه ها از آن رو که میان آنها نقطه حاشه در صحنه بعد

## رگشناسی

هم دشوار میدانند<sup>۱</sup> در اینجا قدری عصایی شده، و چنانکه عادت وی بوده قلم را از رشته علمی منحرف و سداگوئی و طعنه ردن بر حالینوس آلوده ساخته است.

و عجبت از این اشتباه آست که بعض معاصرین که رساله رگشناسی را ندیده بوده نیز گفته نامه داشوران را عیماً بقسمی ایراد کرده که هر کس بی سابقه باشد تصور میکند که وی این سخن را از خود گفته است، و ما چون خوانندگان محترم را بآخذ سابق الذکر احاله نمودیم، بهین مقدار اشاره بدارد بودن اعتراض صاحب نامه داشوران اکتفا می کنیم

و چون فرصتی برای نوشتن ترجمه حیات شیخ بدست نیامده ادا مشحویان را

---

۱ - شاید بهین سبب است که اطباء عموماً از ایراد مسأله موسیقاریه احتراز نموده اند.

---

### بیمه حاشیه از صحنه قبل

بر چهار بند که نصف چهار است - و این نسبت را الدی بالعمسه می نامند و در این نسبت نسبت چهار است بندو که الدی بالکل نامیده می شود پس نسبت سه صعب عبارت است از نسبت صعب که در نسبت دو چهار بدست می آید در صورتی که مرکب شود با نسبت رائد بصرف که از نسبت شش چهار بدست می شود، و بالجمله کمترین نسبت محسوسه بر رگ را نسبت سه صعب قرار داده است و پس از این نسبت، نسبت الدی بالکل که نسبت صعب است، مثل نسبت چهار بندو، و پس از این سبب وسطی محسوس میشود و اول آن نسبت مثل و نصف است که الدی بالعمسه نامیده میشود، پس از آن نسبت الدی بالاربعه و الرائد ثلثا است و اما از سبب کوچک مستعمل در موسیقی حر الرائد ربعاً در پس دریافته نمیشود

( از موسیقی کتاب الشفاء و شرح قانون جلال الدین رازی اقتباس شد )

بقه حاشیه ارضه فل

مثل مقدار تفاوت باشد و این قسم را سمة الاصعاف خوانند ، و بحسب این قسم ثلثة اصعاف است ، زیرا که تفاوت مابین آنگاه پیدا میشود که معاوت دو بار مکرر شود مثال آن سمة که بر عدد دو است و سمة دیگر بعد شش ، و تفاوت مابین چهار است ، و دو که متفاوت است سمة چهار است ( که مقدار تفاوت بود ) و چهار از یکبار مکرر کردن دو پیدا میشود ، پس ازین سست اربعة اصعاف است چون سست هشت بدو ، چه تفاوت میان دو و هشت شش است ، و اگر دوبار دو مکرر شود تفاوت که شش است بوجود میآید ، و سپس این سست خمسة اصعاف است چون سست دو بدو ، و در همین قیاس سستهای دیگر میآید ، و این قسمتها سستهای متعق اصلی است که آنها را متعق باتفاق اول نامند ، و اینها چند گونه اند

**اول** سستهای برگ و آن سست ضعیف است که الدی بالکل گویند پس از آن سست سه ضعیف است و سست چهار ضعیف ، و آرا الدی بالکل مرتین میخوانند ، و **دوم** سستهای اوساط است و آن سست مثل و نصف است ، و آرا الدی بالجسمه گویند پس از آن سست مثل و ثلث که الدی بالاربعة نامیده میشود ، و سوم سستهای کوچک است و آن سستهای مثل و جزء است ، و ابتدای این قسم از سست مثل و ربع است ، و همچنین تا حائی که تفاوت سستین ادراک میشود ، و برگزین سست برگ که در موسیقی بکار برده میشود سست الدی بالکل مرتین است ، و کوچکترین سست مستعمل آنست که ریادی را نواز بر ناقص سمة سمة نیمه نیمه کوچکترین ابعاد باشد ، و آرا طلسمی میگویند

مقصود شش اینست که کوچکترین سستهای برگ که الدی بالکل است ، پس از آن سست سه ضعیف ، پس از آن سست چهار ضعیف که الدی بالکل مرتین نامیده میشود ، و برگزین سستهای برگ که در موسیقی بکار برده میشود الدی بالکل مرتین است پس از آن سست سه ضعیف ، پس از آن الدی بالکل اما در بعض برگزین سستهای برگ را الدی بالکل مرتین قرار نداده اند بلکه برگزین را سست سه ضعیف قرار داده اند مثل سست شش بدو ، و این سست سمة الکل و الجسمه نامیده میشود ، زیرا که در این سست شش است چهار ، و این سست مثل سست سه بدو است ، چه شش را نواز است سمة حاشیه در صحنه بعد

## رکشناسی

ریرا اگر کسی سخنان ارسطو را ناگهنا پیشین وی مقایسه کند مسلماً معلوم خواهد داشت که ارسطو هم پیرو دیگران و میس سخنان آنها است چه وی خود در آثار مقاله بحسین ما بعد الطبیعه خویش که موسوم بالآلف الصغری (ه کوچك) است سعی گوید که معاد آن این است اگر کسی بخواهد تنها بدون ملاحظه و مطالعه افکار دیگران بحقیقت برسد، مثل او مثل کسی است که بخواهد بدون بردن سالای نام ورود یا ار پشت نام ورود آید، و این امری محال است

ولی اگر کسی افکار و عقائد دیگران را مطالعه کند - و بر آن انداره ار حقیقت که آنان کشف کرده اند آگاه شود مقدار زیادی ار حقیقت بروی روشن شده، و با افکار خویش بیرممکن است در راه رسیدن بحقیقت گامی فرار ببرد. سایر این هر کس با افکار و اندیشه های خود اندکی راه رسیدن بحقیقت را هموار کرده و پیشرفت داده است پس مقداری که يك نفر در راه رسیدن بحقیقت کمک کرده اندك است ولی ماهمگامی که همه این اندك اندکها یعنی مجموع این افکار که هر يك اندکی ار حقیقت را روشن کرده است دریابیم بسیاری ار حقیقت بر ما روشن میشود و بر حقائق فراوانی واقف میشویم

نگارنده گوید پس مقداری ار حقیقت که فقط بفر ارسطو نا اس سنا روشن شده اندك اسب، ولی این سده صعب معتقد است که گرچه حق تقدم برای ارسطو در هر حال ثابت اسب، ولی اگر کسی درس افکار اس دو فیلسوف بزرگ را در نابد، خواهد یاف که شیخ در پیشرفت علم و دانش و رسیدن بحقیقت پس ار ارسطو کمک کرده - و با افکار و عقائد خویش مقدار بیشتری ار آن را روشن ساخته، و بش ار او بر دمه حامه شری حق دارد

بماخذ مفصله دیل که هر يك شرح حال شیخ را مستقلاً نوشته اند  
احاله می نمائیم

۱ - مقدمه کتاب الشفاء نسخه خطی کتابخانه مجلس شوری و دونه نسخه  
کتابخانه دانشکده معقول - و مقدمه داش نامه علائی ، و علی الخصوص  
مقدمه قسمت ریاضی آن ، و رساله شرح حال شیخ سیح خطی کتابخانه  
تحت نمرة ۱۲۱۶ که مجموعه است ، و نمرة ۴۵۰۷ و ۴۵۰۸ که فهرس  
کتاب الشفاء و برخی مطالب علاوه دارد ، و این سه فقره تماماً بقلم ابو عید  
جوزحانی شاگرد اوست که مدت بیست و پنج سال از سال ۴۰۳ با آخر  
عمر ملارم شیخ بوده است ، ابو عید در مقدمه کتاب الشفاء گوید

ارشیح تقاصاً کردم که فلسفه ارسطو را شرح کند ، وی بدیورفت  
و گمت محال ندارم ولی آماده شد که این کتاب را بسازد ، و در آن مطالب  
را چنانکه خود می پسندد بدون معارصه با حصصان ایراد کند ، من هم  
راضی شدم

از این سخن پیدا است که شیخ با استقلال فکری خویش معتقد بوده  
و بحواسته است که مانند اس رشد شارح و مبین سحنان ارسطو باشد .  
نهایتاً الامر شیخ همچنانکه در شارح اس سخن ارسطو با سکنند را فرود بیسی معتقد  
است ، در فلاسفه صاحب بطریوان ارسطو را بر دیگران ترجیح میدهد  
اراینرو بطریبات و افکار فلسفی وی با ارسطو از دیگر فلاسفه یونان نزدیکتر  
است ، ما براین ، اینکه شیخ را برخی پیرو فلسفه ارسطو پمداشته اند ،  
و بعضی در پیروی اراین عقیده راه افراط پسموده و گمان برده اند که وی  
تنها شارح و مقرر کلام ارسطو است ، و مستقلاً دارای افکار و عقائدی نیست  
اشتباه محض است .



## رگشایی

واحوان الصفا و محمد بن حابر الجزّابی الثّانی وعلی بن رّس الطبری صاحب  
فردوس الحکمه و استاد راری گرجه هر يك در زمان خود در رشتهٔ اعلوم  
ار طب و رباعی و حرائق و فلسفه دارای شهرت جهانی بوده اند، ولی  
هیچيك بدرجهٔ نخستین شهرت نرسیده اند

اما ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف العرب با وجود کثرت  
تألف، آثار وی چندان رائج شد، و اهل فن سطرّاتِ وی اقبال نکردند  
اما محمد بن رکر با الراری گرجه در پرشکی شهرت جهانی پیدا  
کرده است، ولی در فلسفه بخصوص در آلهیات تصانیف و گفتار او سندیده  
نیست این سنا ضمن پاسخ سوالات انور رحاب در بارهٔ وی گوید  
«هوالمکلف العزولی» الذی من حقّه الطبری الابوالوالرارات «ابوالحسن  
بیهقی در تتمه صوان الحکمه پس از اهل این سخن گوید این سنا راست  
گفته است، چه راری در پرشکی باعلی درجه رسد، و این علم را بکمال  
رسانید، ولی در فلسفه دست نداشت، ناصر خسرو بر در تصانیف خود  
بخصوص در زادالمسافرین، راری را رد کرده و افکار فلسفی وی را سحر  
شمرده است صدرالدین شیرازی در اسفار ار آراء راری چیری مآورده حر  
ایک در مرحله نازدهم ( یعنی صفحه ۱۷ از جلد دوم اسفار ) گوید «راری  
گمان برده است که حلاً قوّت حادیه دارد»

و اما فارابی که این سنا شاگرد تصانیف وی است، در ادوار اسلامی  
معروفتر بن فیلسوف است، ولی در ریشه های دیگر نخستین درجه شهرت  
بمی رسد حرایکه در موسیقی رسالهٔ مختصری دارد که در ژوبال آریاتیک  
بچاپ رسیده، و داسمانی هم از وی مشهور است که از مهارت او در فن

## و سرگوئیم

هر يك از دانشمندان و فلاسفه بامی جهان هر چند در رشته های مختلف علوم بهره مند و صاحب تصنیف و تألیف هستند ، ولی هیچك نتوانسته اند در بیش از يك رشته رتبه اول را دارا شوند

انقراط و خالسوس در پرشکی اولند ، ولی در فلسفه معروف نیستند ، و فقط در علم النفس قولی از خالسوس نقل منسود - که وی نفس را عمارت از مصالح دانسته ، و این قول هم با آنچه میان فلاسفه مشهور است مخالفت دارد

بطلموس و آبلوسوس هم فقط در ریاضیات متهورند ، - و در عاوم دیگر چیزی از آنان نقل شده است

فیناعورث و سقراط و افلاطون و ارسطو از یونانیان قدیم ، و پلوتین از فلاسفه - اسکندریه ای - و افلاطونوس حدید فیلسوف بوده اند ، اما در رشته های پرشکی و ریاضی گاهی گمار نادری از آنان نقل شده و چندان شهرتی ندارند

در ادوار اسلامی راهب و اصطط قدیم و خالد بن یرید ( حکم آل مروان ) و سایر مترجمان صدر اول در نقل کتابهای صعب ، و حنین بن اسحق العنّادی ، و حواهر راده او حنین در نقل کتب پرشکی بخصوص در ترجمه و در اصلاح تراجم کتابهای خالسوس و پسر او اسحق بن حنین و دمشقی در نقل کتب فلسفه علی الخصوص تصانیف ارسطو بسیار مشهورند و حابدان بن عیشوع و سوموسی و ثابت بن قره و متی بن یونس القنّانی و شاکرد او یحیی بن عدی و برادر او ابراهیم بن عدی و ابن ررعه

## رگشاسی

چنانکه یا مقصد عالی فلسفی را بصورت قصه درآورده - مانند رساله الطیر، و رساله حیّ بن یقطان و با فصلی از مباحث شریعت را بر مبنای فلسفی استوار کرده و با اصول حکمت (بقسمی که سابقه ندارد) تطبیق کرده است، مانند رساله معراجیه - و نیرویه (در تفسیر فواتح السور) و صمدیه (در تفسیر سوره الاحلاص) و تفسیر معوذتین (سوره الفلق - و سوره الناس) و رساله در امر ربّارات - و دعا - و امثال اینها، که درین رسائل اگر هم مصفّ مطلبی از فلاسفه پیشین اقتباس کرده باز ایراد کردن این مطالب بصورت قصه - یا تطبیق کردن آنها با آیات کریمه قرآن و مباحث دسی نتیجه فکر خود اوست

و بطرانیها است رسالانی که در پاسخ سؤالات معاصرین خود نگاشته مانند پاسخ پرسشهای ادوریه حاج بیروبی، و پاسخ ایرادات مردم شیراز بر کتاب بحاث و نامه او با بوعید حورجانی فی الانتفاء عما سبب له من معارضة القرآن و ردّ رساله ابوالفرح عبداللّه بن الطیب البغدادی در قوای طبیعیّه و نامه وی بعلماء دارالسلام بغداد که در آن از علماء دارالسلام حواسته است که میان وی و رحل همدانی منصفانه حکومت کنند<sup>۱</sup> و مباحثات او با

---

۱ - سخن مشهور که رحل همدانی گفته است: کلی طبعی را سوار الاغ دیدم، غلط است زیرا کسی که اهل دانش و اصطلاح است - ممکن نیست تا این درجه بخطا رفته باشد - که کلی را صریحاً بحرئی اشتباه کند، و اگر چنین می بود هر دانشمندی متدی از خطای وی آگاه می شد، و وی را بر چنین خطای فاحشی سرریش میکرد، و باری سود باینکه شیخ از علماء دارالسلام تقاضای حکمت کند

بلکه مقصود او اینست که کلی طبعی در خارج موجود است، بدینگونه که همه مشجعات اراد عارض اوست، ولی بالمالومه هر چه در خارج موجود باشد مشجمن است که الشیء، بقیه حاشیه در صحنه بعد

## موسیقی حکایت می کند

و اما استادان و معاصران ابن سینا مانند ابو عبد الله الباتائی و اسماعیل الراهد و ابومصور حسن بن یوح القمری و ابوسهل عسی بن بحی المسیحی الحرثی و علی بن عباس المحوسی صاحب کامل الصبغة الطیبة و ابوالحسن کوشیار حلی و ابوالحرث حسن بن یانان سوار بن بهام، و احمد بن عبد الجلیل سحری و ابوریحان بیرونی و ابوالرحم عبدالله بن الطب الفیلسوف البغدادی، باوجود آنکه همگی از مشاهیر فلاسفه و اطباء و علمای ریاضی هستند، مع الوصف به در پرشکی و به در فلسفه هیچکس پیانه ابن سینا نمی رسند اما یگانه شخصی در تاریخ که هم در رشته پرشکی بالاترین متخصص است که بالاستحقاق در شمار دوسه نفر باموران تاریخ ( پرشکی مانند افراط و حالیموس و راری ) بشمار می آید، و محققان وی را پس از آن سه نفر یاد می کنند برای ایست که زماناً مؤخر بوده، و گرنه از نظر قدمت برهنگ و پیشرفت دادن وی پرشکی مطلقاً حق تقدم دارد ابن سینا است. و بر همو کسی است که در فلسفه اگر دوسه نفر مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و فارابی را یاد کند لااقل در عرص آنان وی را بر یاد می کند، و در این رشته سرحق ایست که سست بدگران اولویت دارد

پس در نتیجه ابن سینا کسی است که در وی جمع آمده است برر گترین و نامی ترین دانشمند پرشکی، و برر گترین و کاملترین فیلسوف تاریخ.

## و آثار فلمی ابن سینا دو بخش می شود.

بخش نخستین - تصفاتی که بلاشک ابتکار و اختراع خود اوست

## رکشاسی

که مورد بار است ابراد کرده - چنانکه در محسوطی ده شکل در احیاء  
مطر آورده - و بآخر محسوطی مسائلی افروده - و در اقلیدس اشکالاتی ابراد  
کرده - و در ارنطاطیمی حواص سکوتی آورده، و در موسمی مسائلی  
افروده که پیشین ارا آنها عملت داشته اند

اما کتاب المجاه در حقیقت محصری ار همان کتاب الشفاء اسب، و بهر حال  
قسمی ارا س کتابها بنهادت موافق و مخالف اشکار و افکار خود وی است،  
ماند تفسیر آیه نور - و تطبیق آن بر مراتب نفس مردمی (عقل هولایی -  
عقل بالملکه - عقل مستعد - عقل فعال) و مانند سه نمط آخر اشارات  
که امام جحر راری شارح کتاب (ناو خود اسکه شرح او را شرح نامده اند)  
در اینجا اعتراف میکند که شیخ تصوف را حیان برهانی کرده است که  
لم یسمعه سابق و لا یلحقه لاحق

اما مباحث فلسفی دیگر بار در حی ارا افکار خود اوست - مانند برهان  
وسط و طرف در باب ابطال تسلسل علل که بنام او و بنقل اری در کتب  
فلسفه ایراد می شود و بعضی هم وی تکمیل کرده است، مانند برهان  
سلمی در باب تناهی ابعاد - که آنچه اری بنامان نما رسیده است که  
دوساق مثلث را فرض میکنند - که اربك نقطه بیرون آید - والی غیر الیهاییه  
کشیده شود، و گویند لارم می آید که بعد میان دوساق مثلث نامتناهی  
باشد در حالتی که میان دوساق مثلث محصور است

و چون براس دلیل ابراد و اشکال فراوان وارد بوده - شیخ آنرا تکمیل  
کرده - و بر شکل سلمی که هر پله در برین بلند تر از پله زیرین است -

بهمسار - و غیرها

**بخش دوم** - تصنیفات فلسفی وی مانند کتاب الشفاء و کتاب النجاة و کتاب الاشارات و کتاب المبدأ والمعاد که نااندک کم و بیش همان مطالب کتاب الشفاء را در بر دارد، و مطالعه کننده گمان میکند که فصولی از کتاب الشفاء را گرد هم فراهم آورده اند، و شاید خود شیخ مباحث مبدأ و معاد را از آن کتاب بیرون آورده - و کتابی جداگانه ساخته است.

اما کتاب الشفاء دائرة المعارف علوم عقلی است، و مهمترین تصنیف شیخ است که در شرق به بیش از شصت و نه بعد از او تا زمان حاضر کتابی بدین سبب و تفصیل حاوی اقسام فلسفه بطریقی تصنیف شده است، و کتاب دره التاج هم در فارسی گرچه مباحث ریاضی آن بیشتر است و از حکمت عملی هم بی بهره نیست ولی در سایر مباحث بسیار مختصر - و فلسفه اشراق مایل است

ابوعبید در مقدمه کتاب الشفاء گوید که شیخ در هر يك از مباحث ریاضی مطالبی

بقه حاشه از صفحه قبل

مالم تشخص لم یوجد، ما برای و چون وجود برآی صحیح عین تشخص است لازم می آید که کلی طبیعی هم جدا از افراد خود موجود باشد، پس کلی طبیعی نیست افراد و اشخاصی که مصادیق او هستند مانند ارب واحد نسبت ابناء نیست چنانکه رجل مهدای پیدا شد، بلکه نسبت آن افراد و مصادیق خود همچون نسبت آباء ابناء است بدینگونه که ما هر فرد يك کلی طبیعی بالدرس موجود است، و به عبارت دیگر از تعقل هر فردی همان معنی دریافته می شود که از تعقل فرد دیگر ادراك می شود - چنانکه اگر هزار صفحه در ماشین چاپ برده همه يك نقش می پذیرند و اگر یکی از آن صفحات را هزار بار تجدید طبع کنند، چیزی بر نقش نخستین افزوده نمی شود، مگر اینکه صفحه در ماشین را عوض کنند

## رکشی

است و صدر المتألهین که اتحاد عاقل و معقول را حق مینداسته تردید کرده است در آنکه آیا شح اسمطلب را در نامه و منعقد بوده است چنانکه از کتاب المبدأ والمعاد او مستفاد میشود ، با آنرا مکرر بوده و مردود مینداسته است چنانکه سایر مصنفات وی در اسمطلب گواهی میدهد

نگارنده گوید که شح در آغاز کتاب المبدأ والمعاد گفته است که میخواهد در این کتاب حقیقت مذهب مشائیان را دربارهٔ مبدأ و معاد آشکار کند ، و کلمهٔ حقیقت صریح است در آنکه وی پای بند طواهر فلسفهٔ مشاء نبوده است عبارت دیگر درست است که شح طریقهٔ تصوف (یعنی کشف حقیقت ارباب ریاضات و سر و سلوک با رعایت شریعت) و طریقهٔ اشراق (یعنی رسیدن بحقیقت از طریق عقل توأم با ریاضات نفس بدون ملاحظهٔ شریعت) هر دو را پسندیده مینماید، و در آخر اشارات و در نامه های خود با توسعید ابوالخیر بر صحت طریقهٔ تصوف و مقامات عارفان استدلال کرده ولی روش فلسفی وی روش مشائی یعنی استدلالی و عقلی محض است و از فلاسفهٔ پیشین ارسطو و از مفسران سخنان وی اسکندر افروزی را بر دیگران ترجیح می دهد

و اسمطلب دلیل بسبب بر آنکه شح پیرو ارسطو بوده است ، بلکه چنانکه گذشت وی از شاگرد خود ابوعبد پدیدرفت که فلسفهٔ ارسطو را شرح کند ، و از نکایک مصنفات ابن سینا استقلال فکری و طریقهٔ فلسفی وی پدیدار است ، و وی همواره ارسطو را در تعلیم شریک و همکار خویش شمرده است

مع الوصف ابن طهمیل در رسالهٔ حیّ بن یقطان با اسمطلب برخورد کرده

ایراد کرده - و در کتب فلسفه بنام برهان سلّمی معروف شده است<sup>۱</sup>  
ویر مابعدِ قصیهٔ دهنه - و اینکه اتّصاف داب موصوع بوصف موصوع  
بالامکان بیست چنانکه فارابی گمان کرده - بلکه موصوع قصیه می ناید  
بوصف موصوع بفعل متّصف باشد به نامکان و سائر اس قضاای ممکنه  
عامه - و ممکنه خاصه هیچک عکس مستوی ندارد - و محقّقین بیشتر  
گفته شح را پذیرفته اند<sup>۲</sup>

صدرالدین شیرازی در امور عامهٔ اسفار در مرحلهٔ دهم در عقل و معقول  
بخست گفتار شیخ در ردّ سخن فروربوس صوری و رأی اتّحاد عاقل و معقول  
را از کتاب الشفا و کتاب الاشارات ایراد ورد کرده است و سپس در آخر  
فصل هشتم اشاره کرده است بآنکه شیخ در کتاب المبدأ والمعاد در مقاله  
اولی در فصل ششم که عنوانش اینست « فصل فی ان واحب الوجود معقول  
الدات و عقل الدات » اتّحاد عاقل و معقول را پذیرفته و بر آن دلیل آورده

---

۱ - شح اس برهان را بدینگونه از ایرادات برکنار کرده - که در تمام امتداد این دو  
ساق مثلث در هر فاصلهٔ معینی ( مثلا در فاصلهٔ هر نیم متر ) خطی مانند وتر ( یا پایه  
مردان ) دو ضلع مثلث را بهم وصل کند و فرس می کنیم که خط نخستین نیم متر باشد  
و خط دوم مثلا یک متر و سوم یک متر و نیم - و چهارم دو متر - و همچنین هر خطی  
که مالا تر است نیم متر از خط دیرین خود امروودن باشد الی غیرالهایه سا براین  
چون این خطوط بفعل موجود است ، و هر یک از خط دیرین خود نیم متر فرونی  
دارد ، پس از نیم متر اصل شمارهٔ هر یک از این خطوط با مابقی نیم متر افزوده شده ،  
و چون این خطوط شمارهٔ نامتناهی بفعل موجود است - لازم می آید که شمارهٔ این  
عدد نامتناهی مقدار نیم متر بر اصل امروود شده - و نامتناهی باشد - در صورتی که  
میان دو ضلع مثلث محصور است و این خلاف فرض است .

۲ - حتی ملا سعد تفتازانی در متن تهذیب المنطق و محشی آن ملا عبدالله توبی (نگاه  
کبید بحاشیهٔ ملا عبدالله چاپ عبدالرحیم ص ۱۰۸) .



## رکشناسی

و سر ماسد تحقیقات وی در باب حرکت در مقوله وضع و قیاسهای شرطی و غیر ذلك

۲- تمعة صوان الحکمة چاپ محمد شفیع همدی که ترجمه فارسی آنرا هم بچاپ رسانیده، و از اصل عربی يك نسخه خطی در کتابخانه آستان قدس و يك نسخه عکسی در کتابخانه وزارت معارف موجود است

۳- رة الارواح شمس الدین محمد بن محمود شهر روری که بقول دانشمند معظم آقای قزوینی مابین سنة ۵۸۶-۶۱۱، تألیف شده، و از اصل عربی و ترجمه فارسی آن نسخ متعدد در ایران و اروپا موجود است، و از هر يك دو نسخه تا کمون در تهران منظر نگارنده رسیده که باجمعه یکی از دو نسخه فارسی کتاب در بیست و هفتم جمادی الآخره سال ۱۰۴۳ کتات شده بود، شهر روری کتاب تمعة صوان الحکمة را بدست داشته و بسیاری از تراجم حکمای ایرانی را عیماً از آنجا گرفته در یکی دو موضع از ابوالحسن بیهقی نام برده، ولی عالماً مطالب را بخود است داده است

۴- عیون الایماء فی طبقات الاطباء تصنیف ابن ابی اصیبه ح ۱ ص ۲۴۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ استطراداً (که از فهرست اعلام کتاب فوت شده) و ح ۲ ص ۱ تا ۲۰ مستقلاً، ابن ابی اصیبه رساله ابو عید را تماماً نقل کرده و اطلاعات مفید بدان الحاق نموده است، ولی روایت او در تاریخ وفات شیخ غلط است و در فهرست تصانیف شیخ نیز آنچه از ابو عید نقل کرده دوباره مکرر کرده است و طاهر آبهمن جهت ناشر مطلق المشرقیین (یعنی قسمت مطلق از حکمت مشرقیه ابن سینا) نیز در مقدمه کتاب (چاپ مصر ۱۳۲۸) گول خورده حتی حکمت مشرقیه را یکبار تمام «بعض الحکمة المشرقیة مجلده» همچنانکه در روایت ابو عید آمده ذکر

است که شیح برخی بطریبات را از ارسطو نقل کرده که آن بطریبات در مصنفات و آثار ارسطو دیده شده است، و اینچا پیدا میشود که وی بیان حقیقت را بر همه چیز ترجیح میداده - و لهذا برخی افکار و بطریبات خویش را با ارسطو بسند داده تا هم از تعرض و محالات حسودان متظاهر و متعصّان جاهل بر کبار نماید و هم مردم بسبب شهرت ارسطو آن سخنان را بهتر بپذیرند

و سر بیهقی در تتمّة صوان الحکمه دلیل شرح حال شیح گوید که در آثار حوایی گاهی رسائل احوال الصفا را مطالعه نموده نگارنده گمان داشت که افکار احوال الصفا در آثار و مصنفات شیح منعکس است، از یرو رساله عشق وی را با رساله عشق احوال الصفا بدقّ مقایسه کردم و بالتّیجه پیدا شد که مناسبتی میان اسدو رساله موجود نیست، و این مطلب را در مقدمه رساله عشق اس سنا شرح داده ام

و بر شیح در کتاب النشاء در مبحث الیهیات در مقاله هشتم گوید که این فصل را از مقاله الالف الصغری (که بحسین معاله از مابعد الطّیعه ارسطو است) نا تغییر نقل کرده ام

نگارنده این فصل را با آن مقاله از ترجمه اسحق بن حنین نا تفسیر بحی بن عدی و با همین فصل از تفسیر مابعد الطّیعه ابن رشد مقابله و مقایسه کردم از مطالعه و مقایسه این سه کتاب با هم و ملاحظه ابراداب ابن سنا بر کلام ارسطو و پاسخهای وی از آن ابراداب معلوم میشود که تا چه درجه ابن سنا در مطالبی که از ارسطو گرفته تصرّف کرده است<sup>۱</sup>

۱ - از نیمه صفحه ده تا اینجا را از حیط در مقدمه سابق امرودم .

افزوده است

۱۲ - معجم البلدان دیل ' بحار ' ح ۱ ص ۵۲۲ و او وفات شیخ را در شنبه ششم شعبان دانسته ، و صحیح جمعه آخر رمضان است

۱۳ - تاریخ گریده چاپ عکسی ص ۸۰۲-۸۰۳ که در آنجا اشتهاها نام شیخ عبدالله بن حسین نوشته شده است ، صاحب تاریخ گریده شعر معروف حجة الحق ابوعلی سنن الح و مباحثه شیخ با یکمهر کناس را ایراد کرده است

۱۴ - اواخر تاریخ ملل و اجل ابوالفتح شهرستانی ( متوفی ۵۴۸ ) که آراء فلسفی ابن سینا را بطور خلاصه بحوبی ایراد کرده است ، این کتاب بفارسی هم ترجمه شده و نسخه آن برد نگارنده موجود است

۱۵ - بحر الحواهر که در لغات طبری است چاپ سمگی ایران ناب -

الاف دیل عنوان ' ابن سینا ' و این هم مطلب تازه ندارد و وفات شیخ را در جمعه اول رمضان دانسته ، و گذشت که صحیح جمعه آخر رمضان است

۱۶ - حراة الادب بغدادی ح ۴ ص ۴۶۶

۱۷ - تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ لندن ۱۳۱۸ ص ۲۴ که گوید شیخ داس الرومی معروف نادیب ترك معتقد بوده و بر بعض اشعار مشکله او شرح نوشته است

و درص ۴۹ گوید شیخ را حجة الحق گفته اند ، و سر پدر او ابو عبدالله دانشمند و حکیم بوده است در حوازم هفت سال درس گفتی و آنجا بحر حان وری و بعد از آن بمراق عجم افتاد و بعد ناویر عمادالدوله دیلمی شد و در حطة اصفهان بمرص اسهال در گذشت و این قطعه در حق ابوعلی سنن فاضلی نظم کرده است

کرده و بار دیگر بنام « الحکمة المشرقية لا توحيد تاما » چنانکه ابن-ابی اصیبه حدود در فهرست مصلی که بدست داده آورده است ، و باشر کتاب مرور خود طاهر آسواد درستی نداشته و لهذا کتاب داش مایه العالائی که در طبع کلمه داش مایه در عیون الاناء کمی از العالائی جدا افتاده بوده آنرا دو کتاب شمرده است

۵ - اخبار الحکماء حمال الدین قعطی باب الکمی برد کبیة « ابوعلی » و غیره ، این کتاب در عصر صهیبه بخارسی ترجمه شده ، و از ترجمه آن يك نسخه در کتابخانه دانشکده معقول و مقول موجود است

۶ - مختصر الدول ابن العری چاپ بیروت ص ۳۲۵ تا ۳۳۰ و غیرها

۷ - کامل ابن الاثیر سنه ۴۲۸ که وفات شیخ را نوشته ، و او شیخ و علاء الدوله هر دو را در حای دیگر با الحاد و رندقه متهم کرده ، و مدفن او را هم در حلاف مشهور در اصفهان داشته و اطلاع درستی از احوال شیخ بدست نداشته است

۸ - تاریخ ابوالعداء چاپ اسلامبول ۱۲۸۰ حوادث سال ۴۲۸

۹ - تاریخ مرآة الحماة یافعی چاپ هند حوادث سال ۴۲۸ ، که او بیرهمان مطالب ابن حلکان را آورده و ملاقات شیخ را با قابوس چنانکه در چهار مقاله است درست داشته ، و چون مطالب کتاب الشفاء را بمطالعه در بیافته عصائی شده و گفته است « لم اراه الا حدیراً بقلب الغاء قافاً »

۱۰ - شد رات الذهب چاپ مصر سال ۴۲۸

۱۱ - ابن حلکان باب « حسین » که او بر شرح حال شیخ را عیباً از ابوالحسن بیهقی گرفته و برخی اشعار شیخ و مطالبی از ابن الاثیر بر آن

## رکشناسی

۲۲ - روضات الجنات باب « حسین » ص ۲۴۱ - ۲۴۳، و او ولادت شیخ را سال ۳۷۳ نوشته و این اشتباه، و صحیح ۳۷۰ است

۲۳ - محبوس القلوب اشکوری که در بیمة مائة یاردهم هجری تصنیف شده نسخة خطی کتابخانه دانشکده معقول ورق آ ۲۱۷ است. استطراداً و ورق ۱۷۳ مستقلاً، و او مطلبی علاوه بر شهرروری ندارد و فقط دو بیت مسووف شیخ که دلالت بر شرب حرمی میکند از وی نقل کرده، سپس همورا بر این عمل سرریش کرده است

۲۴ - طرائق الحقائق ح ۲ ص ۲۴۸

۲۵ - معجم المطبوعات چاپ مصر ح ۱ ص ۱۲۷ - ۱۳۳ که بیست و چهار کتاب و رساله تمام، و قسمتی از کتاب الشفاء و عیون الحکمة و دو قصیده شیخ که بطبع رسیده بوده است همه را با تاریخ و شماره چاپ و عدد صفحات ذکر کرده، و شرح حال شیخ را در کتاب تاج التراجم این قطلوبغا نشان داده که نگارنده این مأخذ او را ندیده است

۲۶ - تاریخ و الفاسفة الاسلام فی المشرق و المغرب تألیف محمد لطیف جمعه چاپ مصر ۱۳۴۵ ص ۵۳ - ۶۶ و اینجا هم گاهی علی بحای ابوعلی آمده، و برخی آراء شیخ را مصنف با آراء دیگران مقایسه کرده، و اشتباهات علمی دارد ولی از لحاظ تاریخی که مطالب آنرا غالباً از ابو عبید گرفته ند بیست

۲۷ - شاهد صادق نسخة خطی کتابخانه دانشکده معقول و غیرها فصل تاریخ حوادث سال ۴۲۸، و باز در باب چهارم فصل ۶۹ در مستی، و در باب سوم فصل ۷۱ در هیأت و نجوم

حجه الحق ابوعلی سننا در شمع آمد ارعدم بوجود  
در شمع کرد کسب حمله علوم در تکر کرد اسب چهار بدرود  
ودر ص ۶۱-۶۲ و ص ۴۹۳ دوست ار حامی آورده که شمع و شفا و قابون  
اورا بکوهنده است

۱۸ - مجمع الفصحاء جلد اول چاپ تهران ص ۶۸ - که ملاقات شمع با  
قائوس را ذکر کرده و در سب شمع نام حد او حسن بن سیدارا در هر دو تألیف  
خود ( این کتاب و ریاض العارفين ) اندامه است ، گوید درری و حجر الدوله  
برعرتش افروود و اسب سبه ۴۴۸ در وفات شمع غلط اسب و پیم رباعی که  
سب شمع معروف و در السبه مشهور اسب فعل کرده اسب

۱۹ - ریاض العارفين چاپ تهران ۱۳۱۶ چاپ دوم روضه دوم ص ۲۷۲-۲۷۳  
در ایضا مطلب مجمع الفصحاء ملاقات شمع با ابو سعید ابوالحر و سخن  
هریک درباره دیگری را افرووده و وفات شمع را ۲۷۷ نوشته و تصریح کرده  
که شمع در همدان وفات یافته است و همان پیم رباعی سابق را با صافه  
تا ناده عشق در قدح ریخته اند و بدر پی عشق عاشق انگشته اند  
با حان و روان و علی مهر علی چون شرو و شکر بهم بر آخته اند  
ایراد کرده است

۲۰ - کشف الطموس که فریب همتاد کتاب ار تصنیف شیخ را نام  
برده است

۲۱ - محالس المؤمنین قاصی نورالله شوشری مجلس هفتم ، که در ایضا  
بر ملاقات شمع با قائوس و بر حی امور دیگر مذکور است ، معدلك  
مطالب معید دارد ، و علی الخصوص بر تشیع شیخ ادله قوی اربطون مصنعات  
او آورده است

## رکشاسی

و بیر رجوع کیمید بروصۃ الصفا ، و حسیب السیر ، و علی الحصوص  
بحواشی چهار مقاله چاپ لیدن در مواضع عدیده که مطالب تاریخی مفید  
دارد ، و آداب اللغة حرحی ریدان و فهرست کتابخانه حدیبیة مصر و  
سایر کتابخانه ها و غیرها

اما از تاریخ تألیف رساله ما نحن فیه همین قدر معلوم میشود که این  
رساله هم مانند سایر رسائل فارسی اس سیدنا بخواجه علاءالدوله کاکویه  
تصنیف شده ، و چون شیخ بعد از فوت شمس الدوله (حدود ۴۱۲ طاهراً)  
ناصرها رفته و علاءالدوله پیوسته است مسلم است که تصنیف این رساله  
بیر از مسافرت او ناصرها ( یعنی از سال ۴۱۲ ) مؤخر بوده است

مأخذ تصحیح این چاپ رساله چهار نسخه است بدین قرار

۱ - نسخه « آ » و آن بارده ورق است در مجموعه شایرده رساله حرو  
کتاب اهدائی نگارنده بدا شگاه طهران که از ورق « آ » ۶۵ مجموعه  
شروع و در ورق « ب » ۷۵ ختم میشود ، و این مجموعه سال ۱۰۶۱ در  
صفحات هجده سطری کساست شده ، و گرچه کاتب نسخه نبی سواد بوده و  
آن را ریاد تحریر کرده ، ولی طاهراً از روی نسخه معتبری کتابت شده ،  
و از سه نسخه دیگر معتبر تر است

۲ - نسخه « ب » که چون دسترسی بدان بداشتیم و مطمئن بودیم  
که بدقت در چاپ سابق از آن استفاده شده - در این چاپ نادقت کامل از  
روی چاپ سابق استفاده شد

۳ - نسخه « ح » متعلق بکتابخانه ملی ملک که نقطه ربعی کوچک  
در یک مجلد جداگانه است

- ۲۸ - حنك نمرة ۲۹۱۴ در كتابخانه دانشكده باب ۱۱ ورق ۱۱ .
- ۲۹ - محاضرات الفلسفة العربيه للأستاذ كوت دى جالارر السسة الدراسية ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ چاپ مطبعة الهلال كه اينهم گرچه بى غلط بيست ولى معدلك از شرح حالى كه ساير اسانيد مصر نوشته اند مفصلتر و بهتر است .
- ۳۰ - الاعلام چاپ مصر ۲۵۱ - ۲۵۲
- ۳۱ - صناحة الطرب چاپ بيروت ۳۹۵-۳۹۶ و در اينجا عبدالله النانلى غلط و صحيح ابو عبدالله است ، و ريدة الصحائف چاپ بيروت ص ۱۹۹ ، و در اينجا نوشته است كتاب المقتضيات را اس سينا از هشت كتاب طبيعى ارسطو فراهم كرده بوده ، و مأخذ او را ندانستم ولى اين سخن با نام كتاب كه «مقتضيات الكتب السعة» ميباشد مفاوت دارد ، و در كشف الطنون هم نام كتاب بعلط «مقتضيات الكبرى السعة» چاپ شده است ، و بار در همين كتاب ص ۲۱۹
- ۳۲ - دائرة المعارف بستانى چاپ مصر ح ۱ دليل عنوان «اس سينا» .
- ۳۳ - دائرة المعارف فريد بك و حدى ح ۵ باب السين
- ۳۴ - دائرة المعارف اسلام ناكليسى ح ۲ ص ۴۱۹ ، و ترجمه عربى همين كتاب كه از چاپ خارج شده است
- ۳۵ - تاريخ الفلسفة حنا اسعد فهمى چاپ مصر ص ۱۵۷ - ۱۶۰ ،
- ۳۶ - بك رساله حدا كانه در بارة تشيع شيخ تأليف على بن فضل الله العيلانى العومنى الراهدى كه سال ۱۰۶۲ تأليف شده و از آن در تهران نسخ متعدد بنظر نگارنده رسيده ، و تقريباً شرحى است بر مقاله دهم (بمعنى آخرين مقاله) از آلهيات كتاب الشفاء .



رگشناسی

تصنیف

دانشمند بزرگ ایرانی

شیخ الرئیس ابوعلی سینا

۴ - نسخه « د » جرو کتب اهدائی حباب آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس شورای ملی که در یک مجموعه رسائل است بقطع و ربری وسط .

پس ارمقالبه وسط اختلافات چهار نسخه سابق الذکر نسخه پنجمی تهیه شده و در متن بچاپ رسیده است . جمله یا کلمه که تنها در نسخه « آ » بوده میان دو هلال ( ) قرار داده شده و آنچه مخصوص نسخه « ب » بوده میان دو قلاب [ ] جا گرفته و آنچه مخصوص نسخه « ح » است میان گومه « » و مختصا نسخه « د » میان دو ستاره  $\frac{1}{2}$   $\frac{1}{2}$  گذارده شده است . مگر اینکه بخلاف این در دیل اشاره شده باشد

ارقام متن باختلاف قراءات مربوط میشود و از قرائن پیدا است که مورد اختلاف چیست و اگر قرینه باشد حلومورد اختلاف قراءات ستاره گذارده شده یا کلمه ماقبل آن در دیل تکرار شده است اتمی ما ارداه والحمد لله علی الاتمام بتاریخ فروردین ماه ۱۳۳۰ هجری شمسی و ابوالعد محمد الحسینی المشکوه

پیش گرفتیم، و<sup>۱</sup> ناندازه طاق - و داش خویش<sup>۲</sup> اس کتارا<sup>۳</sup> [اصنیف کردم] « [و] بریاں پارسی<sup>۴</sup> چنانکه فرمان بود، و بر<sup>۵</sup> توفیق ایزد [جل جلاله] « معوت<sup>۶</sup> کردم، و ار وی<sup>۷</sup> یاری خواستم<sup>۸</sup>، امیدوارم که بدولت چنین (خداوند) توفیق<sup>۹</sup> (و) « یاری بام

#### فصل اول<sup>۱۰</sup>

#### اندر (همه) اصلهای او<sup>۱۱</sup>

(باول) شاید داست - که آفرید کار (ما)، [عزّ - و علا] « که حکمت<sup>۱۲</sup> وی داند، و مرداش خویبارا از آن اندکی آگاهی داده است، چهار گوهر اصل (که) اندرین عالم ؛ « اکر<sup>۱۳</sup>، ریر آسماست سا فرید<sup>۱۴</sup>

یکی آتش.

و یکی هوا

- 
- ۱ - پیش رفتیم - آ
  - ۲ - داش و - آ - داش خویش و - ب
  - ۳ - فارسی - آ
  - ۴ - چنانچه فرمود و - ب - چنانکه فرمود و - ح
  - ۵ - مقول - آ
  - ۶ - از روی - آ،
  - ۷ - خواستم و - ب
  - ۸ - از آهار کتاب یا ایضا سجده<sup>۱۵</sup> د « چنین است ؛ « بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله حق حمده والصلوة علی سیه محمد وآله اجمعین این مقالاتست درمیں تصنیف حواحه رئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سیه رحمة الله علیه فصل اول « الحج
  - ۹ - اصلها که - آ، - اصلها او - ح - د
  - ۱۰ - بآن حکمت که - ب - ح
  - ۱۱ - آفریده - ب

تکی قن<sup>۱</sup> - که وی را نازی ندن حواسد<sup>۲</sup> - وحسد<sup>۳</sup> (و) «  
دیگر<sup>۴</sup> حان<sup>۵</sup> - که او را<sup>۶</sup> روح حواسد<sup>۷</sup>، و سیوم<sup>۸</sup> روان<sup>۹</sup> - که او  
را<sup>۱۰</sup> نفس حواسد<sup>۱۱</sup>

حسد کثیف است - و روح لطیف<sup>۱۲</sup>، و نفس چیری است بیرون ارس  
گوهرها<sup>۱۳</sup>، - و لطیفی وی - حر<sup>۱۴</sup> لطیفی روح است<sup>۱۵</sup> - که معنی لطیفی  
روح تنک<sup>۱۶</sup> است - و باریک<sup>۱۷</sup> گوهری، و روشن سرشتی<sup>۱۸</sup> - چنانکه  
هوای روشن

و لطیفی « [نفس] » دیگر است - که اندرین تنکی<sup>۱۹</sup> نگار بیاید،  
و مانند<sup>۲۰</sup> است - بلطیفی سخن<sup>۲۱</sup> - و لطیفی معنی

و آفریدگار<sup>۲۲</sup> تن را ارادامها ساخت<sup>۲۳</sup>، و اندامها را<sup>۲۴</sup> ارکشاف

- 
- ۱ - که او را حسد حواسد و بن گوید - ب - ح - که او را بن و حسد حواسد - د
  - ۲ - دیگری را - د
  - ۳ - وی را - آ
  - ۴ - گوید - ب - ح
  - ۵ - و دیگر - ب - و سه دیگر - ح
  - ۶ - می، که او را - آ.
  - ۷ - لطیف است - آ.
  - ۸ - ارس سه گوهرها - آ - از این گوهر را - ب -، این گوهرها - ح - د،
  - ۹ - وی نه چون - ب - ح
  - ۱۰ - می است - آ
  - ۱۱ - تنکی - د - ط.
  - ۱۲ - باریات (- کدا) - آ
  - ۱۳ - تجلی - ب -، کی اندر بخشکی - ح - د
  - ۱۴ - مانده - ح
  - ۱۵ - آفریدگار - آ.
  - ۱۶ - می، را - آ - د

و یکی آب

و یکی حاك<sup>۱</sup>.

تا از ایشان یکما بیشی آمیش<sup>۲</sup> چیزهای دیگر<sup>۳</sup> - آفریند، چون  
 انر - و ناران، (و) « [چون] » سنک - و گوهر<sup>۴</sup> - که گداختن  
 پذیرد، و<sup>۵</sup> گوهر روینده - و گوهر شاسنده بحس<sup>۶</sup>، و گوهر مردم  
 هریکی راوری دیگر از این<sup>۷</sup> چهار گوهر اصل<sup>۸</sup> - و آمیش  
 دیگر<sup>۹</sup> کوبه

و آتش را<sup>۱۰</sup> کرم آفرید، و از خشکی بهره داد  
 و هوا را تر آفرید<sup>۱۱</sup> (و گداخته) \* و از گرمی بهره داد  
 و آب را سرد آفرید - و از تری بهره داد  
 و خاک<sup>۱۲</sup> (و) زمین را حشک آفرید، و از سردی بهره داد  
 « [و] » معتدل « [تر] » آمیشی از این چهار آن مردم  
 بود<sup>۱۳</sup>، و مردم را از گرد آمدن<sup>۱۴</sup> سه چیز آفرید

- ۱ - یکی حاك و یکی آب - ب - ح
- ۲ - بی، د آمیشی - ب - بی د کما بیش آمیشی - آ
- ۳ - دیگر را - د
- ۴ - بی، و - ح - د
- ۵ - بحس - آ، - ح
- ۶ - آن - آ.
- ۷ - بی، اصل - د.
- ۸ - دیگر - ب - ح.
- ۹ - بی، را - ب.
- ۱۰ - آمیش از این چهار این مردم آفرید - ب - ح.
- ۱۱ - از گرد آمدن - ح

و حابر را بر ار لطمی این<sup>۱</sup> حلطها آفرید<sup>۲</sup>، هر حایی را ورئی و  
 آمیرشی<sup>۳</sup> دیگر و رایش<sup>۴</sup> و پرورش اصل خان اندر دل است، و جایگاهش<sup>۵</sup>  
 دل - و شریابهاست<sup>۶</sup> و ار دل بمیابجی شریابها بانداهای دیگر شود<sup>۷</sup>،  
 محبت بانداهای<sup>۸</sup> رئیس<sup>۹</sup> [شود] \* چون معر<sup>۱۰</sup> و چون<sup>۱۱</sup> حکر<sup>۱۲</sup>،  
 د [و] « چون اندامها می<sup>۱۳</sup>، و ار آنجا بدیگر اندامها شود، و هر  
 حای طمع روح دیگر د [کوبه]، شود، تا اندر دل \* (بود) \*  
 بعایت گرمی<sup>۱۴</sup> بود، و طمع آتش - و لطافت<sup>۱۵</sup> صغرا بروی علیه<sup>۱۶</sup> دارد،  
 پس آن بهره<sup>۱۷</sup> که اروی<sup>۱۸</sup> بمعر شود - تا معز بدو<sup>۱۹</sup> ریده باشد، و فعلهای  
 خویش بکند<sup>۲۰</sup> سرد تر - و تر تر شود، و اندر آمرش وی<sup>۲۱</sup> لطافت آبی -

- 
- ۱ - بی، این - آ
  - ۲ - آفرید و - آ - ح
  - ۳ - آمرش - ب
  - ۴ - بی، و رایش - آ، - ولایش - ب - ح
  - ۵ - جایگاهها کاهشتی - آ
  - ۶ - بی، است - ب - د
  - ۷ - می شود - ح
  - ۸ - بی، ی دیگر شود محبت بانداهای - آ
  - ۹ - بی، چون - آ
  - ۱۰ - گرمی گرم - ب
  - ۱۱ - آتش دارد و طمعت - ب، - آتش دارد و لطافت - ح
  - ۱۲ - علت - ح
  - ۱۳ - ارو - آ
  - ۱۴ - بوی - د
  - ۱۵ - خود کند - ب، - خود بکند - ح
  - ۱۶ - او - آ - ب.

## رکشاسی

خلطها<sup>۱</sup> و اما روح را<sup>۲</sup> ارطافت و بحار اخلاط<sup>۳</sup> آفرید .  
 و خلطها چهارید<sup>۴</sup> ، یکی خون پاکیزه - چون<sup>۵</sup> اصل ، و دیگر  
 بلغم - که بیم حوست ، و خون نارسیده است و سیم صفرا<sup>۶</sup> - که کفک  
 خون است<sup>۷</sup> و چهارم سودا<sup>۸</sup> - که دردی و ثقل<sup>۹</sup> خون است  
 [و] این چهار را<sup>۱۰</sup> از آن چهار<sup>۱۱</sup> گوهر بدشپ آفرید<sup>۱۲</sup> . بآمیرشها  
 و ورهای مختلف

بار اربن چهارم<sup>۱۱</sup> بآمیرشها - و ورهای<sup>۱۲</sup> محتاف اندامهای<sup>۱۳</sup> مختلف  
 آفرید ، یکی را حون بدشتر چون گوشت و یکی را سودا بیشتر چون  
 استخوان و یکی را بلغم بدشتر چون مغز . و یکی را صفرا<sup>۱۴</sup> بیشتر  
 چون شش

- 
- ۱ - اخلاط آفرید - ب - د - خلطها آفرید - ح
  - ۲ - روح ار لطافت - ب - ح
  - ۳ - بی ، اخلاط - آ
  - ۴ - چهار است - ب - ح
  - ۵ - حون - آ - ح
  - ۶ - بی ، و حون نارسیده است و سیم صفرا که کفک حون است - آ
  - ۷ - و چهارم که درد و ثقل - آ - الثقل بالصم والثافل ما استقر تحت الشی من کدره - فاموس
  - ۸ - بی ، را - آ - ب
  - ۹ - چهارا اران چهار را اران چهار - ح
  - ۱۰ - آفریده است - ب - ح
  - ۱۱ - چهارم - آ
  - ۱۲ - بی ، ی - ح .
  - ۱۳ - سودا - ح .

## و<sup>۱</sup>تن بغایت کشیمی<sup>۲</sup>

و قوت‌های نفس چوب قوّه حس<sup>۳</sup>، - و قوّه حشم<sup>۴</sup>، - و دیگر قوّه‌ها، بمیانجی<sup>۵</sup> روح همه اندامها رسد<sup>۶</sup>  
و علم رنگ - که علم بص<sup>۷</sup> حواسد، علم حال روح است، و<sup>۸</sup>  
علم آب - که علم تمسره حواسد، علم حال خلط‌هاست، و بیشتر دلیل  
بودن بص<sup>۹</sup> بر حال دل است، زیرا که دل<sup>۱۰</sup> جایگاه (رایش) روح است  
و بیشتر دلیل بودن آب بر حال<sup>۱۱</sup> حگر است، زیرا که حگر جایگاه  
زایش خلط‌هاست<sup>۱۲</sup>

## فصل دوم<sup>۱۳</sup>

ا<sup>۱۴</sup>گرتن حیوان چنان بودی که اروی چیری جدا نشدی، و متحلل

۱ - ياك و - ب ، - ياك ومان - ح - د

۲ - كنف - ب - د

۳ - قوت‌های حس - ب ، و قوت‌های حس بود - ح

۴ - حشم بود - ح

۵ - ماصحی - ح ،

۶ - برسد - ب - ح

۷ - علم بص که رنگ - آ

۸ - است اورا - آ

۹ - بص - آ

۱۰ - می ، دل - د

۱۱ - بیشتر بستر دلیل بودن آب و حاک - آ ، - بیشتر دلیل بودن تمسره بر - ب - ح

۱۲ - و حگر جایگاه دانش خلط است - ب ، - حگر جایگاه رایش خلط است - ح

۱۳ - بی دوم - ب - ح ، - دیگر - آ ،

۱۴ - می ، تن - ب ، این - ح - د ،



## رگشناسی

و بخار بلغم بیشتر افتد و آن بهره که بحکمر شود - تا حکمر بوی زنده  
باشد<sup>۱</sup>، و عملهای خویش نکند، برم تر - و گرم تر - و بحس<sup>۲</sup> تر تر<sup>۳</sup> شود  
و اندر آمیزش او<sup>۴</sup> لطافت هوا - و بخار خون بیشتر شود  
و بالحمله<sup>۵</sup> روحهای اصلی چهارید<sup>۶</sup>

یکی<sup>۷</sup> روح حیوانی که اندر دل بود<sup>۸</sup>، وی اصل همه روحهاست  
و<sup>۹</sup> دیگر روح نفسانی - بلطف پرشکان<sup>۱۰</sup> - که اندر معر بوده و<sup>۱۱</sup> ستم  
روح طبیعی<sup>۱۲</sup> - بلطف پرشکان<sup>۱۳</sup> که<sup>۱۴</sup> اندر حکمر بود<sup>۱۵</sup> چهارم روح  
قولید - یعنی رایش - که اندر خایه<sup>۱۶</sup> بود  
و این چهار<sup>۱۷</sup> روحها میاںجیها<sup>۱۸</sup> ند<sup>۱۹</sup> میاب<sup>۲۰</sup> نفس بغایت پاک

- ۱ - شود - ب - ح
- ۲ - نکند برم و گرم تر - آ - ، کند برم تر و گرم بر و بحس بر - ب - ، بکند  
برم و گرم بر شود و بحس<sup>۳</sup> بری تر - ح - ، میکند برم گرمی تر و بیش تری تر - د
- ۳ - وی - ح - د
- ۴ - بحمله - ب - ح
- ۵ - چهار است - ب - ح
- ۶ - بی ، یکی - د
- ۷ - شود و - آ - ، بود که - ب - ح ،
- ۸ - بی ، و - د ،
- ۹ - پرشکان - آ - ، بحشکان - ب - د - ، بحسشکان - ح
- ۱۰ - طبیعی که - آ
- ۱۱ - بحشکان - ح - د ،
- ۱۲ - بی که - د ،
- ۱۳ - شود - آ - ، بود و - ح ،
- ۱۴ - حانه - آ - ح ،
- ۱۵ - بی ، چهار - ح - د
- ۱۶ - است - ب - ح ،

تواند بودن، و هر روز<sup>۱</sup> عداى حیوانى بسیار باید<sup>۲</sup>  
 حواش - آست که این عدا که از بیرون حیوان رسد<sup>۳</sup>، به همه  
 نثار شود، و عداى<sup>۴</sup> حقیقى گردد، - که همه بیشتر نفل شود<sup>۵</sup>، و فضله  
 گردد، - و از آنجا تن<sup>۶</sup> اندکی شود، و این عدا که از بلعم آید<sup>۷</sup>  
 آن بود که<sup>۸</sup> بلعم بجمله عدا گردد<sup>۹</sup>  
 پس این شمار با آن<sup>۱۰</sup> شمار راست نباید، پس تن حیوان را الا بچنین  
 حال - عدا میناید - تا بدل پالایش شود، یا کثافت تن<sup>۱۱</sup>، روح - که<sup>۱۲</sup>  
 لطیف است و حسی<sup>۱۳</sup> « [ است ] » اولی تر « [ آست ] » - که پالایش  
 و نحلل وی<sup>۱۴</sup> بیشتر و رود تر بود، و<sup>۱۵</sup> (عدا) پیوسته تر و زودتر یابد<sup>۱۶</sup>،

۱ - هر روزی - ب

۲ - با - آ، - بود - ب

۳ - از بیرون برسد - ب، - از بیرون رسد - ح

۴ - عدا، - آ - ح

۵ - گردد - ح،

۶ - تن، گردد و از آنجا - ب، تن و از آنجا - ح

۷ - یابد - آ

۸ - تن، که - ح

۹ - جمعه عدا شود - آ

۱۰ - با آن - ب - ح

۱۱ - بچنین حال عدا می باید تا بدل پالایش بود یا کثافت تن - آ، - الا بچنین حال  
 عداى می نباید تا بدل پالایش شود یا کثافت آن - ب، - الا بچنین حال عدا می نباید  
 تا بدل پالایش شود یا کثافت و این - ح، - که الا بچنین حال عدا نباید تا بدل پالایش  
 بود یا کثافت تن - د

۱۲ - تن، که - ح

۱۳ - چینی - آ

۱۴ - تن، وی - آ

۱۵ - باید - ح

## رگشاسی

سگشتی - وپالودی پالودی دنداری و نادیداری حیوان را <sup>۱</sup> عدا نایستی که عدا بدل <sup>۲</sup> آن است که از وی همی پالاید، و هرگاه <sup>۳</sup> که اتفاق افتد که کم پالاید <sup>۴</sup> یا از کمی گرما، یا از کمی حرکت خاصه <sup>۵</sup>، یا سختی پوست چنانکه مار <sup>۶</sup> برمستان عدا بیاند، و هرگاه <sup>۷</sup> که اندر تن حیوانی بلعم سیار گرد آید از پس مار خوردن <sup>۸</sup> - و ریانش نکند از قوت طبع، وی <sup>۹</sup> برمستای اندر سوراخ نکمی <sup>۱۰</sup> حرکت برید می عدا از بیرون، زیرا که ناندرون تن <sup>۱۱</sup> غذا دارد - که این بلعم پخته شود - و حون گردد <sup>۱۲</sup>

واگر کسی <sup>۱۳</sup> گوید که پیدا بود که <sup>۱۴</sup> اندر تن حیوانی بلعم چند <sup>۱۵</sup>

- 
- ۱ - وپالودی پالودی دیداری و نادیداری چون از - آ - وپالودی پالودی مندار حیوان را - ب - وپالودی مالودی ومداری حیوان را - ح
  - ۲ - بدن - ح
  - ۳ - می پالاید وهرگاه - آ - همی پالاید وهرگاه - ب - ح - ، پالاید وهرگاه - د
  - ۴ - پالایا - ح
  - ۵ - می ، خاصه - د
  - ۶ - همچون حال مار - ب - د
  - ۷ - عدا کمتر یاند وهرگاه - ب
  - ۸ - بلعم سیار گردد از سیار خوردن - آ - ، بلعم سیار گردد آید از پس خوردن - ب - ح - ، بلعم فرو آید از پس خوردن - د
  - ۹ - که - ب
  - ۱۰ - از - ب
  - ۱۱ - تن در - ح ،
  - ۱۲ - شود - آ - د
  - ۱۳ - می کسی - آ
  - ۱۴ - می ، که - آ
  - ۱۵ - می ، چند - د - چقدر بلعم - آ .

۱ و همچنانکه آب مرعدای<sup>۲</sup> تن را اندر تن براند<sup>۳</sup> و فصلهارا<sup>۴</sup> ارنش  
 شویاند<sup>۵</sup> و بیرون برد، هوا عدااء جانرا از بیرون - و اندرون بحان  
 رساند<sup>۶</sup>، و فصلها را<sup>۷</sup> از جان بیرون کند  
 و همچنانکه آهنگر<sup>۸</sup> هوا را<sup>۹</sup> [بگشادن دم]، و گسترانیدنش باندرون  
 دم<sup>۱۰</sup> کشد، و بسته<sup>۱۱</sup> کردن - و فرار هم آوردن بیرون کندش، «[دل]»،  
 و شرابها بحر کت گستریدن که انبساط خوانند هوا را اندرون کشد -  
 و هوا خشکی را<sup>۱۲</sup> از بیرون، - و بخار عداای روح - از اندرون<sup>۱۳</sup> روح  
 رساند، و بحر کت<sup>۱۴</sup> بهم اندر آمدن - که انقباض<sup>۱۵</sup> خوانند، و صله بخار<sup>۱۶</sup>  
 دودی را از روح جدا کند، - تا سلامت روح<sup>۱۷</sup> بود، و این دو جنبش را

۱ - بی - و - آ، بسته و معبدل دارد و - ح - معتدل دارد و بسته دارد و - د

۲ - مهرار - آ

۳ - برویاند - آ، - برواند - د

۴ - بی، را - آ - ب

۵ - شویید - ب - ح - د

۶ - رصد - آ

۷ - بی، را - ح

۸ - دهن - ب - ح .

۹ - اندرون دم - آ - ح، باندرون در - ب - همچنانکه آهنگر دم را بگشاید و بار  
 کند هوا بر اندرون دم اندر کشد و هرگاه که فرار هم آورد هوا بیرون کند - (دحیره  
 حواری مشاهی - کفاب دوم - گفتار سوم - باب دوم)

۱۰ - و بسته - آ

۱۱ - بی، را - آ - خشکی را - ح

۱۲ - بی، از اندرون - آ - د، - از اندرون - ح

۱۳ - بحر کت آن - ب - ح .

۱۴ - که از انقباض - ح

۱۵ - بخاری - ب

۱۶ - روح سلامت - ب - ح - ط

## د گڼناسی

و ناصوری وی بشتر<sup>۱</sup> بود

و هرگاه<sup>۲</sup> عدا آمد ار پیرون<sup>۳</sup> ، فصله و نمل را<sup>۴</sup> حاجت بدفع - و  
حدا<sup>۵</sup> کردن افتاد ، و فصله ، روح لطیف گرم بخاری<sup>۶</sup> دودی بود ، باید  
که اورا<sup>۷</sup> ار روح دور کرده آید ، - ساعب ساعت - که روح نارکست -  
آن<sup>۸</sup> صوری بتواند کردن<sup>۹</sup> بآمیرش بد ، و بلند ار فصله حویش پس  
باید<sup>۱۰</sup> که رود حداشود

در روح راسمی<sup>۱۱</sup> دیگر است - که او حوشان - و افرو را است<sup>۱۲</sup>  
اندردل - و شریابها ، اگر هوای سرد بدو<sup>۱۳</sup> برسد ، - ار اعتدال اندر  
گذرد<sup>۱۴</sup> و متجلل شود پس هوای سرد اورا معتدل - و بسته دارد

۱ - بی ، وی - د ، - ناصوری کمتر - آ

۲ - و هرگاه - آ - د ، هرگاه که - ح

۳ - پیرون و - ح

۴ - نمل و - آ - د

۵ - و دعا - آ

۶ - بی ، لطیف گرم - ب - ح ، - لطیف گرم بخار - د

۷ - بی را - ب - ح

۸ - نارکست و - ب - ح

۹ - بی کردن - آ

۱۰ - بآمیرش بد و بلند از فصله حویش باید - آ ، - و بآمیرش بد و بلند از فصله حویش

پس باید - ب ، - و بآمیرش بد و بلند از فصله حویش پس باید - ح ، - و بآمیرش بد و

بلند و فصله حویش که تن کند بآمیرش بد و بلند از فصله حویش پس باید - د

۱۱ - سب - ب - د

۱۲ - وی چون ستاره افرو را است - ب - ح ، - وی چون آتش افرو و تست - د

۱۳ - وی - ح

۱۴ - بی ، د - ح ، - گردد - د

حال روح، و حال روح مختلف می گردد، بسبب اختلاف حال<sup>۱</sup> بدن، -  
و حال نفس، و اریس قلیل این حرکت - و این سکون علامت میشود<sup>۲</sup>  
حاله‌های دیگر را

### فصل سیم

دل بمثل چون شریان همه تن است، و شریان بمثل چون دل<sup>۳</sup> یکی  
[ار] ایدام است، و همچنانکه آن روح را<sup>۴</sup> که اندر دل است، حاجت  
است<sup>۵</sup> (بدم ردن ارره<sup>۶</sup> شش همچنان بیرمراح<sup>۷</sup> روح را که اندر شریان  
است حاجت است) <sup>۸</sup> بدم ردن<sup>۹</sup> و هوا کشیدن<sup>۱۰</sup> ار راه مسامها<sup>۱۱</sup>  
و<sup>۱۲</sup> هر پاره<sup>۱۳</sup> ار شریان بطمع خویش می حسد<sup>۱۴</sup> - این دو حرکت

- ۱ - می - بسبب اختلاف حال روح و حال روح مختلف می گردد - آ - اختلاف روح
- مختلف می گردد بسبب اختلاف - ب - اختلاف حال روح مختلف می گردد بسبب
- اختلاف - ج - اختلاف حال روح و حال روح مختلف شود بسبب اختلاف - د
- ۲ - می شود و - ح - ، - شوبد - د
- ۳ - می ، چون دل - ب - ح
- ۴ - می ، را - آ - ب - ح
- ۵ - حاجش - ب - ح
- ۶ - راه - د
- ۷ - مران - د
- ۸ - می ، ردن - د
- ۹ - کشدن میباشد - ب - ح
- ۱۰ - مسامها - آ
- ۱۱ - می ، و - ب - ح
- ۱۲ - ناری که - ب - ، ناری که آن - ح
- ۱۳ - می حسد و - آ

## رگشناسی

با<sup>۱</sup> دو سکون - که اندر میان ایشان است - بص خوانند چنانکه

ندید کرده آید سپس تر<sup>۲</sup>

و دم ردن مانده دامن<sup>۳</sup> ردن مص است، و شش - خریدنه هواست،<sup>۴</sup>  
 همسایگی دل هوا را اندر<sup>۵</sup> شش آورد - تا دل می ستاند از وی، و می  
 دهد فصله - بوی،<sup>۶</sup> چون هوا اندر شش گرم شود،<sup>۷</sup> و فصله بحار<sup>۸</sup>  
 دودی بسیار گردد آید<sup>۹</sup> اندروی (پلید) شود، و شش نکار نباید، آن هوا  
 را برون کنند، و هوای دیگر بستاند تا آخر عمر<sup>۱۰</sup> و هر دم ردی را  
 چند<sup>۱۱</sup> بص بود، چندان - که آن هوا از کار بشود - و دیگر دم<sup>۱۲</sup>  
 باید زدن

پس حال این حرکت - و این سکون<sup>۱۳</sup> مختلف میشود<sup>۱۴</sup> است اختلاف

۱ - بی، حش را - آ، - حش را ناا - ح

۲ - ندید آید کرد اندر پس تر - آ

۳ - بی، دامن - ح - د، - دم ردن باشد (ط، ماسد) ب

۴ - است که - ب

۵ - دل چنانکه هوا را در - ح.

۶ - از وی ستاند و فصله بوی مدهد - ب، - از وی می ستاند و فصله بوی مدهد -

ح - ط

۷ - گردد - ح

۸ - بجاری - ب

۹ - گردد ب - ح، - گرداند - د.

۱۰ - بی، عمر - آ، - تاره عمر - ب - ح

۱۱ - یکی - ب - ح

۱۲ - شود و دیگر د - آ

۱۳ - سکون که - ب - ح

۱۴ - شوند - آ

دلیل مریں<sup>۱</sup> آن است - که کسی بود - که ویرا<sup>۲</sup> اندامی چون دستی  
مثلاً تنش گیرد و<sup>۳</sup> گرمیش ریاده شود سبب دمل<sup>۴</sup>، مثلاً، یا آفتی دیگر  
و این<sup>۵</sup> شریان که همسایگی آن دمل بود و<sup>۶</sup> اندر آن دست که<sup>۷</sup> تنش<sup>۸</sup>  
افزوده باشد، برتر<sup>۹</sup> - و بیشتر<sup>۱۰</sup> بشمار حرکت کند، اردل<sup>۱۱</sup>، و شریابها [ی]  
دیگر که ایشا بر<sup>۱۲</sup> آن حالها<sup>۱۳</sup> بیفتاده است<sup>۱۴</sup>، و اگر تنع<sup>۱۵</sup> دل بودی  
همیشه چون<sup>۱۶</sup> حرکت دل بودی، یا کم یا بیشترک بود  
و<sup>۱۷</sup> ایرد تعالی شریابها<sup>۱۸</sup> را دو طبقه آفرید الا<sup>۱۹</sup> يك شریان راستی  
را<sup>۲۰</sup> \* (و اما رکهای ناحنسنده را يك طبقه آفرید) \* الا<sup>۲۱</sup> يك رکک

۱ - می - مریں - ب - د - ، - بر - ح

۲ - او را - ب - ح - د

۳ - پیش گیرد و - ب - پیش گیرد - ح

۴ - کرد سبب دملی - ب - ح ، - شود سبب دملی - د

۵ - و آن - ب - ح - آن - د

۶ - همسایگی آن دمل و - آ - ، - همسایگی دمل بود - ب - د ، - همسایگی دمل

بود - ح .

۷ - می ، که - آ - ، - د - ، - ح

۸ - پیش - ح

۹ - تر و بیشتر - آ - ، - تیر تر و - ب - ح - د

۱۰ - و شتاب حرکت بیشتر از دل - د

۱۱ - آ بر - ب - ح

۱۲ - حال - د

۱۳ - افتاده است - آ - ، - بیفتاده باشد - ب - ح ، - بود - د

۱۴ - منمع - آ

۱۵ - حس - آ

۱۶ - تیرتری و - ب - ، - تیرتری - ح - ، - تیری تر و - د

۱۷ - این شریابها را - ب - ح

۱۸ - می ، الايك شریان راستی را - ب - ح ، الايك شریان راستی را - د



## رکشاسی

انساط - و انقباض ، چنانکه دل همی چند<sup>۱</sup> وی نیز همی چند<sup>۲</sup> هم آن عرص را

و بحشکان پیشین<sup>۳</sup> - که سکو نداسته اند ، پنداشته اند<sup>۴</sup> - که

حرکت لبس برسمل مد و حرراست ، یعنی که گاه<sup>۵</sup> دل خوں و روح را همچون<sup>۶</sup> مد شریانها فرستد تا شریان<sup>۷</sup> بر حیرد و بحسد ، و گاه بخوشتن کشد - تا شریان<sup>۸</sup> تهی شود - و بیارامد ، و حرکت رگ<sup>۹</sup> سبب آن حرکت<sup>۱۰</sup> مداست - که بوی می آید ، نه<sup>۱۱</sup> ار خودی خویش و نه چنین است که ایشان میگویند ، که رگ خود<sup>۱۲</sup> حرکت انساط

کند - و انقباض - بخودی خویش و خوں و روح را از دل ، و هوارا از مسام بخود کشد ، و از خویشتن<sup>۱۳</sup> فضله بیرون کند

۱ - می چند - د

۲ - « انقباض دل » می حساند و - آ

۳ - عرص را و بحشکان پیشتر - ب عرص و بحشکان پیشتر - ح .

۴ - بی ، اند - آ

۵ - گاهی - ب - ح

۶ - بی ، را - آ ، - را چون - ب - ح .

۷ - شریانها - ب

۸ - شریانها - د

۹ - بی ، رگ - ب - ح

۱۰ - حرکت آن - ب - ح - د

۱۱ - بی ، نه - آ .

۱۲ - بی ، خود - ب - ح

۱۳ - خویش و خون و روح و هوا را از دل و هوا را از مسام بخود کشد و از - آ ، -

خویش و چون روح هوا را از دل و از مسام بخود کشد و از خویشتن - ب ، - خویش

و خون روح هوا را از دل و هوا را از مسام بخود کشد و از خویشتن - ح ، - خون

و روح از دل و از مسام بخود کشد و از - د

حدّی و ار آنجا بحدّ ۱ سوی حدّی ۲ دیگر، مگر در میان باید - که  
 بایستند، و سکون آورد، هر چند که کسای ۳ که ناریک نه ۴ اندیشیده‌اند  
 روا دارند - خلاف این ۶

و حرکت اساطیرا همیشه شاید ۷ نامگشت در ۸ یافتن الا که معایت ۹  
 صعیفی بود و نغایت بدحالی ۱۰

و اما حرکت انقاص بدشوار شاید اندر یافتن ۱ - و مردیک بسیاری  
 از طبیبان آنست ۱۱ که شاید ۱۲ بحس داستان ۱۳

ولیکن حق آنست - که اندر تنهای کم گوشت - و نرم پوست شاید

۱ - ار آنجا و ار بجا بحدّ - آ - ار آنجا بحدّ - ب .

۲ - بی ، ی - ب

۳ - دیگر الا اندر الح - ح - د ، بی - د مگر در میان ، نا کسای ، - آ -  
 بجای کسای ، کسهائی - ح - کسها - د

۴ - می ، نه - ب

۵ - اندیشه اند - ح

۶ - خلاف چپ - د

۷ - شاید - ب - ح

۸ - اندر - د

۹ - هلت - ب - ح .

۱۰ - و عایت بد حال - ب ح

۱۱ - بی ، آنست - د

۱۲ - بی ، شاید - ب - ح .

۱۳ - اندر یافتن - ب - ح

## رکشاسی

راستی را <sup>۱</sup> و شربانها <sup>۲</sup>، دو طبقه بدان <sup>۳</sup> آفرید تا احتیاط استواری <sup>۴</sup> بود، - که آنچه شریان حریم وی است <sup>۵</sup> عزیزتر است [ (از دیگر چیزها که روح عزیزتر است) ] از حو و ماسده حو، و بیر تنک تر و لطیف تر است <sup>۶</sup> از دیگر چیزها، و آسانتر گذر کند، و <sup>۷</sup> دیگر که با جنبش است <sup>۸</sup>، و حسنده <sup>۹</sup> دریاسده <sup>۱۰</sup> تر بود

## فصل (چهارم)

اکنون هر مضمی از چهار چیز بود

یکی، حرکت انساظ.

ویکی سکون سپس حرکت انساظ

ویکی حرکت انقباض

ویکی، سکون سپس حرکت <sup>۱۱</sup> انقباض -

که فیلسوفان برهان کرده اند - که شاید هیچ چیز بحسد <sup>۱۲</sup> سوی

۱ - الایکی یک را سسی - ب - الایکی یک را سسی را - ح

۲ - بی، و - د - واین شربانها را - ب - ح

۳ - یان - آ - د.

۴ - دو طبقه که احتیاط استوائی - د.

۵ - اوست - ب - ح

۶ - بیر تنک تراست و لطیف تر - ح - د - برنگ تراست و لطیف تر - ب

۷ - از - ب

۸ - بی، است - آ.

۹ - حسده تر - ح

۱۰ - دواپد - آ.

۱۱ - پس حرکت - آ - حرکت سپس - ح.

۱۲ - چری حسد - ب - چیز - حسد - ح.

دیر آمدن و رود<sup>۱</sup> آمدن حرکت و یکی گرمی<sup>۲</sup> و سردی رگک،  
و یکی برمی و سختی رگک و یکی پری - و نهی بودن<sup>۳</sup> رگک و یکی  
بیکدیگر مانده بودن - و نابودن حرکت<sup>۴</sup> و یکی نظام حرکت - و  
عربظام - و اختلاف حرکت<sup>۵</sup> و یکی درن رمان<sup>۶</sup> جنبش و آرامش<sup>۷</sup>

محسین را محس مقدار<sup>۸</sup> حواشد

دویم<sup>۹</sup> را محس سرعت - و ابطاء<sup>۱۰</sup>

سیم را محس قوت و ضعف<sup>۱۱</sup>

چهارم را محس توانر - و تفاوت

پنجم را محس حرار - و برودت

ششم را محس لیس - و صلاب

۱ - دیگر برآمدن و ورود - آ

۲ - گرمی حرکت - آ

۳ - بی، بودن - ب - ح - بی، و یکی پری و نهی بودن رگک - د

۴ - بی، و یکی بیکدیگر مانده بودن و نابودن حرکت - ب - ح - بی، و یکی بیکدیگر  
ماندگی و با ماندگی رگک - د

۵ - نظام داری و به نظام داری (- ط، داری) رگک - ب - ح - د

۶ - بی رمان - آ

۷ - آرامش رگک - د

۸ - را محس مقدار - ب - ح - د - محس را مقدار - آ

۹ - و دیگر - ب - ح - بی، و دیگر - د

۱۰ - ط، ابطاء، بی، ابطاء حواشد - د

۱۱ - ضعف حواشد - د - درسیه «ب» و «ح» تا اول فصل آینده همه ها حل  
هر يك از شماره ها تا دهم كلمه «و» علاوه است و درسیه «ب» بحای «محس»  
«محس» آمده مثلا درسیه «ب» چنین است و ستم را جنبش و چهارم را  
جنبش . و پنجم را جنبش الح

## رگشناسی

اندر یافتن<sup>۱</sup> و جنبش انقباض به سحت نرمی شاید اندر یافتن<sup>۲</sup> - که  
عالب بحس حرکت انبساط شاید شناختن و سکونی یا انبساطی<sup>۳</sup>  
دیگریس<sup>۴</sup> اریس سب را<sup>۵</sup> - بیشتر دلیلهای رگ حرکت انبساط است  
وراء اندر یافتن دلیلهای رگ<sup>۶</sup> آمده بحس است بطاهر قول بحشکان،  
هر چند که<sup>۷</sup> بحقیقت به اند<sup>۸</sup> ، یکی اسداری حرکت و یکی نری و  
بدر یکی حرکت<sup>۹</sup> و یکی رحم<sup>۱۰</sup> - و قوت حرکت<sup>۱۱</sup> و یکی دیگر

۱ - می : شاید اندر یافتن - آ . - درست آنست که اندر تن کم کوشش - و نرم پوست  
اندر توان یافت خاصه که بص قوی باشد یا صلب یا بطنی اگر چه غالب آنست که  
دشوار اندر توان یافت خاصه اگر در بص هیچگونه سرعت یا توازن باشد ، اما در  
بص قوی سب قوت حرکت اندر توان یافت و در بص صلب سب صلات فرق  
توان کرد میان مصادمت رگ با انگشت و میان مار گشتن او ، و اندر بص بطنی بر  
سب دیری حسدن و دیری مار گشتن فرق توان کرد ، حالیهوس میگوید من مدتی  
دیدم که اندر یافتن حرکت انقباض عاقل بودم ، پس تأمل کردم تا حس آن اندکی  
یافتم ، و بعد از آن که سک اندر یافتن بسیاری از علم بص بر من گشاده شد (دحیره  
حوار مشاهی - کتاب دوم - گمناز سوم . و مابون ص ۸۰ )

۲ - و بحس انقباض به سحت تن می شاید اندر یافتن هر چند غالب آن است که  
او را شاید اندر یافتن - آ - هر چند غالب آنست که او را شاید اندر یافتن - د .  
و بحس انقباض به سحت بر شاید یافتن - ب . و بحس انقباض به سحت نرمی شاید  
یافتن - ح

۳ - یافتن و به سکونی تا انبساط - ب - ح

۴ - می : پس - ب - ح

۵ - سب را و - ب

۶ - می : که - آ

۷ - بداند - ب - ح

۸ - می و بدر یکی - ب - می حرکت - د - و در یکی حرکت - ح

۹ - رحم - آ - رحم صعب - د .

۱۰ - می و - ح

حواسد، و نتاری صیق خواند<sup>۱</sup>، و میان میابرا معتدل پهبا<sup>۲</sup> حواند،  
 و اگر هم درار<sup>۳</sup> دارد - و هم پهبا<sup>۴</sup> وی را<sup>۵</sup> نبض بلند حواند<sup>۶</sup>،  
 و نتاری مشرف حواند و شاهق<sup>۷</sup>، و اگر نالا کم<sup>۸</sup> دارد نبض افتاده  
 حواند و نتاری منخض<sup>۹</sup>، و میان میان را معتدل<sup>۱۰</sup> نالا حواند،  
 و اگر پهبا و نالا سک دارد ولیکن درار ندارد وی را<sup>۱۱</sup> نبض ستر  
 حواند - و نتاری غلیظ<sup>۱۲</sup>، و اگر بهردو ناقص بود او را نص ناریک  
 حواند، و میان میان را<sup>۱۳</sup> معتدل ستیری حواند - و اگر درار و هم  
 پهبا - و هم باشد<sup>۱۴</sup> دارد نبض<sup>۱۵</sup> اعظیم خواند<sup>۱۶</sup> و اگر اندر<sup>۱۷</sup> هر سه ناقص

- 
- ۱ - بی حواسد - ب ح
  - ۲ - پهبا - د
  - ۳ - بی : هم - آ - د - ، هم درار - ح
  - ۴ - بلند دارد - ب - بلند - ح
  - ۵ - او را - ب - ح - د
  - ۶ - بی : حواسد - ب - د
  - ۷ - مشرف و شاهق - ب - ح - ، مشرف و شاهق حواند - د
  - ۸ - کم نالا - ب - ح
  - ۹ - نص منخض - د - ، منخض حواند - آ
  - ۱۰ - میان معتدل - د - میان را معتدل - ح
  - ۱۱ - پهبا ریاد و نالا سک و پرا - ب - ، پهبا و نالا سک دارد و پرا - ح - ، پهبا و نالا  
 سک دارد - ولیکن درار ندارد ورا - د
  - ۱۲ - غلیظ حواند - د
  - ۱۳ - بی : را - ح - د
  - ۱۴ - بلند - د
  - ۱۵ - کذا فی السح الثالث والظ نص بررک و نتاری
  - ۱۶ - بی « و اگر پهبا » تا « عظیم حواند » - آ .
  - ۱۷ - اگر در - ح

## رگشناسی

هفتم را جنس املا - وحلا  
 هشتم را جنس اسوا - واخیلاف  
 نهم را جنس بطام - وعیر بطام  
 دهم را <sup>۱</sup> جنس ورن <sup>۲</sup>  
 وما تفسیر هریکی را بشرح بگوئیم <sup>۳</sup> » [ انشاء الله تعالی ] «

## فصل

اندازه حرکت آن بود - که مقدار موح انسباط بود <sup>۴</sup>  
 اگر درار اسار <sup>۵</sup> دارد ، آرا نبض دراز حواسد و <sup>۶</sup> تباری طویل  
 و اگر دراری اندک دارد وی را <sup>۷</sup> کوتاه حواسد ، و تباری فصیر ، و  
 اگر میان میان بود <sup>۸</sup> معتدل <sup>۹</sup> ، و اگر پهنا سیار <sup>۱۰</sup> دارد <sup>۱۱</sup> نبض پهن  
 حواسد ، و تباری عریض حواسد <sup>۱۲</sup> ، و اگر پهنا اندک دارد نبض <sup>۱۳</sup> تنگ

- 
- ۱ - بی - را - آ
  - ۲ - جنس رمان حرکت وسکون - ب - ، جنس ورن وزمان و حرکت وسکون - ح
  - ۳ - و تا ( ط - وما ) تفسیر هریکی را شرح کنیم - ب - و ما تفسیر هریکی شرحی کنیم - ح - ، و ما تفسیر هریکی شرح کنیم - د
  - ۴ - بود و - ب
  - ۵ - دراری اسار - ح - د - ، دراری ریاد - ب
  - ۶ - بی ، آرا نبض دراز حواسد و - آ - ، بی ، نبض دراز حواسد و - ب
  - ۷ - آرا - د
  - ۸ - بی ، بود - ب - ح
  - ۹ - معتدل دراز حواسد - ح - د - ط - معتدل دراز
  - ۱۰ - ریاد - ب
  - ۱۱ - بی « تباری طویل » یا « اسار دارد » - آ
  - ۱۲ - بی ، حواسد - ب - ح
  - ۱۳ - بی دارد نبض - ب - ح - د -

که دوان دوان رود<sup>۱</sup> بگذرد - و او<sup>۲</sup> را تر و سریع خوانند، و اگر  
 بدیر و درنگ کند<sup>۳</sup>، او را بطی<sup>۴</sup> خوانند، و میان مابرا<sup>۵</sup> معتدل  
 سرعت خوانند<sup>۶</sup>

### و اما باب قوّت - وضع

هرگاه که<sup>۷</sup> رحم انبساط سحت بود<sup>۸</sup>، و انگشت را بیم بود که  
 بردارد - و دور اندارد، او را قوی خوانند، و هرگاه<sup>۹</sup> سست رحم بود،  
 و بکم مایه<sup>۱۰</sup> گرفتن سم<sup>۱۱</sup> آن بود - که<sup>۱۲</sup> فرو ایستد او را ضعیف  
 خوانند، و میان میان را معتدل قوّت خوانند، و<sup>۱۳</sup> بهمه مابها معتدل  
 موافقت بود<sup>۱۴</sup> مرطوب را و پسندیده تر، الا که اندر<sup>۱۵</sup> باب قوّت هرگاه

۱ - بی رود - ح - د

۲ - بی ، او - د

۳ - مطن - آ

۴ - بی را - ح - د

۵ - بی ، سرعت خوانند - آ ، بی خوانند - د

۶ - بی ، که - آ

۷ - بی ، بود - آ

۸ - هرگاه که - د

۹ - (بسی کم قوه) - بکم مایه - آ - ح

۱۰ - بی ، بیم - آ

۱۱ - که او - آ

۱۲ - بی ، د - ح ،

۱۳ - بی ، بود - آ

۱۴ - بی ، که اندر - ب - ح ، بی ، که - د



## رگشناسی

بود او را <sup>۱</sup> نبض خرد<sup>۲</sup> خوانند - و تباری صغیر<sup>۳</sup> ، و میان میان رامعتدل  
بررگی<sup>۴</sup> خوانند

و اما باب تیری و درنگی رگ<sup>۵</sup>

نبض تیز را ساری سریع خوانند ، و درنگی را بطی<sup>۶</sup> خوانند<sup>۷</sup> ،  
و تر آن بود که راه درار را<sup>۸</sup> برمان<sup>۹</sup> کوتاه سرد ، و درنگی<sup>۱۰</sup> آن  
بود که راه کوتاه را برمان درار بُرد ، و<sup>۱۱</sup> هرگاه که رگ انساط کند  
تا آخر برمان کوتاه<sup>۱۲</sup> او را تیز و سریع خوانند<sup>۱۳</sup> ، و اگر بدیر<sup>۱۴</sup> اکند -  
و زمان درازتر او را درنگی - و بطی خوانند<sup>۱۵</sup> ، چنانکه<sup>۱۶</sup> امردی بود<sup>۱۷</sup>

۱ - و را - د

۲ - خرد - خرد - ب - ح

۳ - صغیر خوانند - د

۴ - بر رگ - آ

۵ - بی ، رگ - ب - ح - د - دو رگی رگ - آ

۶ - درنگی بطی - ح - د - درنگی بطن - آ

۷ - بی خوانند - ب - ح

۸ - بی ، را - آ

۹ - برمان - ح

۱۰ - دو رگی - آ

۱۱ - راه برمان درار بود و - آ ، - راه کوتاه را برمان درار برد - ب ، - راه کوتاه

را برمان درار برد - ح ، - راه کوتاه را برمان کوتاه برد - د

۱۲ - انساط برمان کوتاه کند - ب ، - انساط برمان کوتاه کند و - ح

۱۳ - خوانند - ح

۱۴ - و هر که بدید - د

۱۵ - بی ، « و اگر بدیر کند » تا « بطی » خوانند - آ ، - بی ، « و اگر بدیر

کند » تا « و سریع خوانند » - ب

۱۶ - چنانچه - د

۱۷ - بی ، بود - ح

نص گرم<sup>۱</sup> حواسد، و هرگاه که<sup>۲</sup> سرد تر آید آرا<sup>۳</sup> بص سرد حواسد، و میان میان را معتدل<sup>۴</sup>

[و] اما باب برمی و سختی

هرگاه که پوست رک دست اندر شکننده برم آید<sup>۵</sup> - بوقت گرفتن، آرا<sup>۶</sup> بص نرم حواسد، و چون سخت آید چنانکه رود کشیده<sup>۷</sup>، آرا سخت حواسد، و تناری صلب<sup>۸</sup>، و میان میان را معتدل حواسد<sup>۹</sup>

و اما باب پری - و نهی

هرگاه که<sup>۱۰</sup> دست اندر رک چنان بیند<sup>۱۱</sup> که چیری آکنده بود، آرا<sup>۱۲</sup> بص نرم حواسد، و هرگاه چنان بیند که مشک<sup>۱۳</sup>، و نهی، و اندر

۱ - بی، گرم - د

۲ - بی، که - آ

۳ - بی، آرا - آ - ب - ح

۴ - بی، معتدل - آ - د

۵ - برم آید اندر شکند (ط: اندر شکننده) - آ - د

۶ - رود کشیده - آ، - رود کشیده - ج - و باشد که بر نص صلب و متواتر که اندر باب دیگر یاد کرده اند مشه گردد، و فرق میان هر دو آنست که نص متواتر اگرچه برم باشد کشیده باشد همچون ره کمان و به چوچه از قوت انگشت فروشد، و صلب اگرچه مانگشت بار کوشد از قوت انگشت حتی فرو نشد (دحیره حواری مشاهی)

۷ - بی، و تناری صلب - آ - د

۸ - بی، حواسد - ب - ح

۹ - بی، که - ح

۱۰ - بیند - آ، - بیند - ب،

۱۱ - آکنده این را - ب، - آکنده این نص را - ح - آکنده یعنی، 'ر = ممثلی

۱۲ - چنان بود چون مشک - آ، - که چنان بود چون مشک - د

## و اما باب نظام و بی نظامی<sup>۱</sup>

(و) این باب<sup>۲</sup> سپس (باب) اختلاف است زیرا<sup>۳</sup> که این نظام  
نظام اختلاف است<sup>۴</sup> که اختلاف<sup>۵</sup> دو گونه بود، یکی اختلاف بود  
بر یکسان و یکی سان<sup>۶</sup> آن بود که<sup>۷</sup> همچنان بار می آید و یکی  
که وراسان که سان هر باری<sup>۸</sup> دیگر باشد

۱ - بی ، بی نظامی - آ - د

۲ - بی ، باب - آ

۳ - از ایر - ب

۴ - بی است - آ - ح - عند التعقق حسن نظام و بی نظامی از احسان اولئ  
بمن بست ، بلکه داخل حسن اختلاف - واستواء است ، چنانکه شیخ الرئيس (در متن  
ودر فاون چاپ طهران ص ۸۱) و محمد زکرتا رازی - وابوسهل مسیحی ( و صاحب  
دحره حوار مشاهی ) و مرشی و غیر ایشان از فحول اطاء گفته اند ، زیرا که مراد  
بسیستم - و غیر نظام احسن<sup>۹</sup> از مطلق اختلاف است ، و اگر آنرا براسه حسن نگریست -  
حاصل<sup>۱۰</sup> قسم عام<sup>۱۱</sup> گردد ، و انا حالسوس - و قراط - و مفق<sup>۱۲</sup> میں آنرا حسن مورد  
گرفته اند ( نقل بمعنی از خلاصة الحکمة فصل ۴ باب ۱ رکن ۴ دلیل حسن ۹ )  
۵ - اختلاف دو گانه - آ .

۶ - باشد بر یکی آن که همچنانکه یاریک می آید ، و یکی که ورا سان که سان -  
هر بار - آ ، - بود بر یکسان و یکی سان همچنان بار می آید ، و یکی سان و سان  
هر باری - ب ، - بود بر یکسان و یکی سان و همچنان بار می آید و یکی را سان و سان  
هر باری - ح ، - باشد بر یکسان و یکی سان آن بود که همچنان بار می آید و یکی  
و وراسان و هر باری - د - ، بطوری که ملاحظه میشود بسجها مختلف و معاوط و معطل  
نامعهوم است درین باب در دحره حوار مشاهی گوید ، « آنچه از نظام و بی نظامی  
جویند بوعست اندر زیر این باب یعنی بوعست از مختلف ، از هر آنکه این نظام  
نظام اختلاف است ، و این دو گونه باشد ،

یکی بمن مختلف باشد و اختلاف او مانظام بود ، یعنی آن اختلاف هم بر آن سان  
بار می آید و این بر دو وجه باشد ، یکی آنکه اندر یک باب مختلف باشد و همان اختلاف  
بقیه حاشیه در صفحه بعد

## رکشاسی

وی آ کمدگی بنمند<sup>۱</sup> - آرا نبض تھی خوانند، و مان میان را معتدل

## فصل ششم<sup>۲</sup>

واما اب يك بديگر<sup>۳</sup> مانده بودن - و نادر<sup>۴</sup>

هر گاه که<sup>۵</sup> نص سپسین نا پیشین ماند همه گونه ها<sup>۶</sup>، آرا نبض  
هموار خوانند - باطلاق<sup>۷</sup> و تباری مستوی<sup>۸</sup> و هر گاه که<sup>۹</sup> مانده مختلف  
خوانند، و هر گاه نمایی ماند - و نمایی ماند<sup>۱۰</sup>، مثلاً سررگی چون  
یکدیگر<sup>۱۱</sup> بود، ولیکن تیزی نه چون یکدیگر بود، گویند<sup>۱۲</sup>  
مستویست، سررگی مختلف<sup>۱۳</sup> است<sup>۱۴</sup> تیزی

۱ - بند - ح

۲ - بی : ششم - ب - ح

۳ - يك بیکدیگر - ح

۴ - بودن - آ

۵ - می که - ب

۶ - سپسین پیشین ماند بهمدیگر - آ ، - سپس چون پیش ماند همه گونه ها - ب - ح

۷ - بالاطلاق - ب

۸ - مستوی خوانند - د

۹ - بی : که - آ

۱۰ - نمایی مانده و نمایی ماند - آ ، - که ، ای ، ماند و نمایی ماند - ح ، - نمایی ماند  
و نمایی ماند - د

۱۱ - يك بديگر - د

۱۲ - تیزی چون یکدیگر بود گویند - آ ، - تیزی چون یکدیگر بود گویند که -  
ح - مقصود ایست که در باب بررگی (= عظم) و خردی (= صغر) یعنی : اب مقدار  
حرکت نص بررگیشان مانده همدیگر باشد، وای در باب تیزی (= سرعت) و دررگی  
(= 'بط') یعنی اب چگونگی « کمیت » حرکت نص برری و دررگیشان مانده  
همدیگر باشد

چهار دانگ، مختلف باشد<sup>۱</sup> پس اگر<sup>۲</sup> دیگر نار سر شود - و یکدم سگی نار آید دو کوبه باشد یا همچنان<sup>۳</sup> پنج دانگی<sup>۴</sup> - و نار چهار دانگ سنگی<sup>۵</sup> آید، یا<sup>۶</sup> سپس در مسنگی چهار دانگ سنگی<sup>۷</sup> نار پنج دانگ (سنگی)، اگر چون پیشین آید نظام بود که همان احتلاف بود که پیشین نار بود<sup>۸</sup>، و اگر چنان آید<sup>۹</sup> - که سپس مثال است<sup>۱۰</sup> - بی نظام بود، و حکم بص اندر احتلاف و<sup>۱۱</sup> نظام مانده حکم ایقاع است - و شعر<sup>۱۲</sup>، که اندر وی متفق و نامتفق است<sup>۱۳</sup>

و همچنین اندر بص نوعی است موسیقاری خاصه اندر احتلاف و<sup>۱۱</sup>

- ۱ - باشد - ح
- ۲ - بی، اگر - ب - ح
- ۳ - همچنانکه - آ
- ۴ - پنج دانگ - آ
- ۵ - بی، سگی - آ
- ۶ - بی، آید - ح، آید نار - د
- ۷ - بی، سگی - د
- ۸ - بی، چون - آ چون بیشتر بود که همان احتلاف بود که پیش (پیشین - ح)
- نار بود نظام بود - ب - ح
- ۹ - بود - ب
- ۱۰ - سپس میان است - آ، سپس مثال است - د
- ۱۱ - بی، و - ب - ح
- ۱۲ - و حکم شعر - ب، و سر - آ
- ۱۳ - بود - آ.

## رگشایی

مثلاً اگر مصی در مسنگی بود،<sup>۱</sup> و دیگر پنجدانگ<sup>۲</sup>، و سیم<sup>۳</sup>

بقیه حاشیه از صیغه قبل

هم بر آن نظام نار می آید، دوم اندر دو باب مختلف باشد یا اندر بیشتر، و هم بر آن نظام می آید، - مثلاً: اندر میان مصی راست يك نص مخالف اندر افتد، یا اندر پنج نص دوم مخالف افتد، و هر يك اندر بابی دیگر مخالف باشد لکن بر يك سق نار می آید آنرا محلف نامطام گویند

و اگر هم بر آن سق نار بیاید و اندر هر مصی بگردد، آنرا نامتطم گویند و استوا و اختلاف اندر پنج باب باشد: یا اندر عطسی - و صبری - یا اندر قوت - و ضعف، یا اندر سرعت - و بطء، یا اندر توازن - و تفاوت، یا اندر سختی - و نرمی رگ هر گاه که همه نصها - یا احراء يك نص اندر يك باب اربع آنها مانند یکدیگر باشد، آن نص مسوی مطلق باشد؛ و اگر از پنج نص يك نص بگردد، - و از بابی دیگر شود، و یا از احراء يك نص يك حرو از بابی دیگر آید - و دیگرها مانند یکدیگر باشد گویند مستوی اندر فلاں باب - چنانکه گویند مستوی اندر قوت - یا اندر سرعت، یا اندر عر آن - و اگر مثلاً پنج نص هر مصی از بابی دیگر آید، آنرا مختلف مطلق گویند، و اگر از پنج نص يك نص - یا دو محلف آید یا از احراء يك نص يك حرو مخالف آید یا دو حرو، گویند مختلف اندر فلاں باب و اختلاف که میان نصها باشد دو گونه باشد یکی بتدریج و دیگری بی تدریج، و بتدریج آن باشد که مثلاً یکی بر رگ باشد، و یکی کوچکتر و ستوم کوچکتر از دوم، و همچنین هر يك کوچکتر تا جایی رسد از کوچکی، و از آنجا سرار شود، این را متصل گویند، و اندر ذکر آنها همچنین مثلاً اندر سرعت یا اندر توازن یا عر آن چنانکه مثلاً از سریعتر آمار کند و سرعت کمتر میکند تا جایی که از آید از بطء آمار میکند، و کمتر میکند، و بتدریج سریعتر می شود تا جایی رسد، - و از آنجا سرار شود، اگر هم بر آن سق که آمده باشد بر بار شود محلف منظم باشد و اگر در میان خلاف کند مختلف نامنظم باشد انتهى.

- ۱ - بی و - آ، - مثلاً يك نص در مسنگی باشد و - ب، - مثلاً بهن در مسنگی بود و - د.
- ۲ - پنجدانگ بود - آ.
- ۳ - و سیم و - ح.

و این<sup>۱</sup> سخن از حالینوس فصول<sup>۲</sup> است - و علط  
 اما فصول<sup>۲</sup> آست که اندر بخشکی موسیقی گفتن آرار کردن  
 بود<sup>۳</sup>، خاصه - که هیچ حکیمی را اندر بخشکی نکار بیاید، و اگر  
 نداند<sup>۴</sup> هیچ زیان ندارد، و هیچ بخشک نداند - که وی<sup>۵</sup> چه میگوید -  
 الا<sup>۶</sup> که پیشه موسیقی بیاموزد؛ و [آن] کاری درار بود  
 و اما علط (است) دو علط است

یکی آنکه ردیک پیشه‌وران موسیقی الدی بالکل والحمسة والدی  
 بالخمسة<sup>۷</sup> بحکم حس<sup>۸</sup> یکی بود  
 و دیگر - آنکس که کوس<sup>۹</sup> سرای بود - اندر تألیف، یا<sup>۱۰</sup> اندر  
 ایقاع، نگوش<sup>۱۱</sup> اندر باندای همه سبته‌ها را<sup>۱۲</sup> لکن ریادت<sup>۱۳</sup> حس -  
 و سدن - و سمع - و ثمن - و تسع بود، و بیر باریکتر، خاصه آنچه

۱ - آنرا - آ

۲ - وصول - ح

۳ - می، بود - ح، - بود و - آ.

۴ - نماید - آ

۵ - می، وی - آ

۶ - می، والدی بالخمسة - آ، - الدی بالکل والحمسة والدی الغمسه - ح، - دی

الکل والحمسة و دی الخمس - د

۷ - حس - د

۸ - که آنکس که کوس - آ، - آنکس که گوش - ب - ح، - آنکه کوس - د

۹ - می، یا - د، - ریا - (ط، ویا) - آ.

۱۰ - بی، نگوش - ب - ح

۱۱ - می، را - آ

۱۲ - آنکه ریادت - ب - آنکه ریادت - ح

## د کشمیری

نظام - و حال بنوس چین<sup>۱</sup> میگوید باب ورن - که سستهای وزن<sup>۲</sup>  
 آنچه اندر<sup>۳</sup> حس آید و حس آرا اندر یاند<sup>۴</sup> یکی سست الدی نالکل  
 والخمس<sup>۵</sup> که سست سه یکی<sup>۶</sup> بود، چون آوار بم<sup>۷</sup> و آوار  
 ستانه ریر<sup>۸</sup>، که ستانه ریر سه نك<sup>۹</sup> مطلق بم است<sup>۱۰</sup> و دیگر سست  
 الدی نالکل<sup>۱۱</sup> چون مطلق بم، و ستانه - دوتائی بود<sup>۱۲</sup>، ووی سست  
 دو یکی است<sup>۱۳</sup>

و<sup>۱۴</sup> دیگر سست الدی بالاربعه<sup>۱۵</sup>، چون مطلق هرودی<sup>۱۶</sup> (بحنصر  
 وی تارود<sup>۱۷</sup> ریرین وی  
 و دیگر سست همچندان<sup>۱۸</sup> - و چهاریک، چون سست مطلق هرودی<sup>۱۹</sup>)

۱ - بی چین - آ - ب

۲ - باب بص که سستهای بص - ب، - باب ورن که سست بص - د،

۳ - آنچه در - آ

۴ - حس امراید ناید - آ، - حس اندر یاند - ب، - حس آرا اندر یاند و - ح

۵ - سست الدی نالکل خمس - ب سته دی الکل والخمس - د

۶ - سه یکی - ب - ح،

۷ - آوار بم - آوار بم - ب - آوار بم آوار ستانه - ح،

۸ - آوار ستانه ریرا - ب، - واورا ستانه کوسد ریرا - د،

۹ - سکت - ح - سکت - د

۱۰ - بست - ب - ح

۱۱ - دی الکل - د،

۱۲ - دوتائی - ب - ح

۱۳ - بود - ب - ح

۱۴ - بی، و - آ،

۱۵ - سست دی الاربعه - د

۱۶ - رودی - آ

۱۷ - برود - آ

۱۸ - هست همچندانك - آ



محسوس باشد<sup>۱</sup> رمانها دو بودند<sup>۲</sup>، و هر رمانی را نادیدگر<sup>۳</sup> رمان سستی بود، لامحاله این سست ورن باشد، درست موسیقاری<sup>۴</sup> اندر ایضا بیشتر ندید آید، و بیشتر - و درست تر اندر<sup>۵</sup> یافته شود، بلکه خود بحقیقت اندر<sup>۶</sup> ایضا بود

و<sup>۷</sup> ورن دو گونه بود<sup>۸</sup>

یکی آست که ورنش بیکو<sup>۹</sup> بود

و دیگر<sup>۱۰</sup> آست که ورنش نیکو بود<sup>۱۱</sup>، و این سه گونه باشد

یکی را گسسته ورن - و گذشته ورن خوانند<sup>۱۲</sup>، و تباری متغیر -

الورن - و محاور الورن خوانند، و این<sup>۱۳</sup> آن باشد که وزن دندابی<sup>۱۴</sup>

۱ - بی، رمانها چهار بودند و اگر انقاص محسوس باشد - ب

۲ - رمانهای او دو بود - ب - ح

۳ - هر رمانی را ندیدگر - آ - د - هر رمانی را دیگر - ح

۴ - موسیقار - آ - ب

۵ - بی؛ اندر - ح

۶ - بحقیقت در - ح -، تحقیق اندر - د

۷ - بی، و - آ - ب

۸ - است - ح - د

۹ - ورنش به بیکو - ح

۱۰ - و یکی - د

۱۱ - بی و دیگر آست که ورنش بیکو بود - ح -، بی دو سست موسیقاری

تا د بیکو بود - ب

۱۲ - بی خوانند - د -، یکی گشته و نا گذشته ورن خوانند - ب - ح

۱۳ - محاور الورن پس - ب -، محاور الورن این - ح

۱۴ - دندابان کودکی - آ

## رکشاسه،

مستعمل تر است <sup>۱</sup>، خواهی بر گ <sup>۲</sup> و خواهی بر قص <sup>۳</sup> و خواهی مآوار  
ورا <sup>۴</sup> همه یکی باشد ولیکن خواست - که مردمان <sup>۵</sup> گویند - که وی  
موسیقی داد، و <sup>۶</sup> وی بحشکی <sup>۷</sup> بیک داستی <sup>۸</sup>، و دیگر علمها - کند <sup>۹</sup>  
گفتی، و چنین <sup>۱۰</sup> خواست که حدی بنهد <sup>۱۱</sup> میان اختلاف بر گ و کوچک  
و بدانت نهادن

و <sup>۱۲</sup> اقامتس <sup>۱۳</sup> و بی ورن، آنست که هر نص را رمان حرکت <sup>۱۴</sup>  
است <sup>۱۵</sup> - و رمان سکون

اگر انقباض محسوس باشد رمانها چهار بود <sup>۱۶</sup>، و اگر انقباض

۱ - خواهه آنکه مستعمل است - آ

۲ - خواهی مرو دیر - د

۳ - و آوار اودا - ب، و آوار او را - ح

۴ - ولیکن مردمان - ح

۵ - بی، و - آ - ح

۶ - در سجع <sup>۷</sup> آ « همه حا » بحشک « و » بحشکی « بجای » بحشک « و  
» بحشکی «

۷ - داستن - آ

۸ - علمها کند آ حکمها کنده - ب - ح، علمها کند و - د

۹ - حوین - د

۱۰ - حدی بنهد - ب - ح

۱۱ - بی، و - آ - ب

۱۲ - حش - ب

۱۳ - ورن وی ح است که هر نصی را رمان حرکتی - آ

۱۴ - بی، است - ب

۱۵ - باشد - د

دیگر است ، که محذی<sup>۱</sup> حرکت کند<sup>۲</sup> ، پس شاید که حرکت حروی  
 [اریک رگ] مخالف<sup>۳</sup> حرکت حروی دیگر باشد اندر<sup>۴</sup> یک زحم ،  
 چون حال وی خلاف آن (حرو) دیگر<sup>۵</sup> بود و تجربه درست کرد<sup>۶</sup> -  
 که این شاید بودن .

پس اختلاف دو گونه آمد<sup>۷</sup>

یکی اختلاف میان دو نص

و دیگر اختلاف در<sup>۸</sup> میان انگشتی اندریک<sup>۹</sup> نص نا انگشت دیگر<sup>۱۰</sup>

و این<sup>۱۱</sup> اختلاف اندریک نص بود

و اریس ناریکتر اختلاف است<sup>۱۲</sup> اندریک انگشت ، که زحم بیم

انگشت پیشین مخالف رحم سپس بود

پس مختلف سه گویه است

یکی - که نص<sup>۱۳</sup> مخالف نصی<sup>۱۴</sup> بود - بحمله

۱ - که بحود بحودی - د ، ه ، حود بحودی - ط

۲ - بی ، کند - ح .

۳ - خلاف - ب - ح .

۴ - از - آ

۵ - بی ، باشد اندریک رحم چون حال وی خلاف آن حرو دیگر - د

۶ - تحریت کند درست گردد - آ ، - تحریت درست کرد - ح .

۷ - اند - ح

۸ - بی ، در - ب - ح ، - اندر - د .

۹ - بی ، یک - د .

۱۰ - بی ، نا انگشت دیگر - آ ، - نا انگشتی دیگر - د

۱۱ - و آن - د

۱۲ - بی ، است - آ - د

۱۳ - نصی - د

۱۴ - اندر بیس - ب ، - اندر بیسی - ح

## رگشاسی

چون \* دندان کودکی \* ورن دندان<sup>۱</sup> بررگتر بود میکدرجه<sup>۲</sup> چون  
نص کودك آنگاه که ورن نص برما<sup>۳</sup> دارد، یا نص برما که چون<sup>۴</sup>  
نص پیر بود

و دوّم<sup>۵</sup> را جداورن خوانند، - و ننازی مایں الوزن \* (خوانند) \*  
چنانکه نص کودك که نص پیر<sup>۶</sup> ماند، و سیم<sup>۷</sup> [را]، حارج الورن<sup>۸</sup>  
خوانند، چنانکه نص بهیج<sup>۹</sup> دندان بماند  
فصل (هفتم)

اندر<sup>۱۰</sup> نص مستوی - و مختلف حرفی چند نباید گفتن<sup>۱۱</sup>  
پیشتر گفته آمد<sup>۱۲</sup> - که حرکت نص رگها چون حرکت نص  
دل است، و هر پاره<sup>۱۳</sup> از رگهای شریانی به همه سبب<sup>۱۴</sup> حرکت چیری

۱ - بی، دندان - ب، -، ویدایی - ح

۲ - بیک ره - ب - ح

۳ - چون برای آنگاه که ورن نص کودك - آ - د

۴ - چون ورن - د

۵ - پیر و دیگر م - آ، -، پیر باشد و دیگر م - د، -، پیر بود و دوم - ح

۶ - ناص پیر - ب، -، ناص پیر - ح

۷ - حارج ورن - ب - ح

۸ - چنانکه بهیج - آ، -، چنانکه نص بهیج - ب - ح

۹ - در - د

۱۰ - گفتن از - ب - ح

۱۱ - یعنی در فصل سوّم -، -، پیشتر آید - آ، -، پیشتر گفته اند - ب

۱۲ - رگهای شریانی به همه سبب - آ، -، رگها به همه سبب - ب، -، رگهای شریانی

به همه سبب - ح

بازگوه<sup>۱</sup> بازآید - این را عاید خوانند ، یعنی<sup>۲</sup> بازگردنده<sup>۳</sup> از آن  
 کوچکترین باین مهترین<sup>۴</sup> و همچنین همی شود چنانکه<sup>۵</sup> آمده بود  
 مهترک مهترک تا باز بعد اولین رسد<sup>۶</sup> - این را بیر بظم بود ، الا که همه  
 برین قیاس باشد آنگاه<sup>۷</sup> بظم وی بچهار دور مختلف آید ، و - همچنان<sup>۸</sup>  
 سر اگر<sup>۹</sup> (یکی) دو رده<sup>۱۰</sup> نص بود  $\frac{1}{2}$  و  $\frac{1}{4}$  یکی بیشتر یا<sup>۱۱</sup> کمتر  
 آن که<sup>۱۲</sup> کمتر بود منقطع حواسد<sup>۱۳</sup> ، و همچنان بیر اگر یکی دور  
 هموار بود ، و یکی (دور) اندر میان شتاب قرعه کند<sup>۱۴</sup> که گوش نداشته  
 ناشی ، ناقره کم کند - و تو نص<sup>۱۵</sup> گوش داری سکون یابی

۱ - بازگوه - ب ، - ، داشکوه - ح

۲ - بی ، یعنی - آ

۳ - بازگردیده - آ - ب ، - ، از گردیده - د - و نص متصل که یاد کرده آمد هرگاه  
 که سراز خواهد شد بآن نص درگتر باز شود ، ولیکن بازگوه باز آید ، و این  
 را عائد گویند یعنی باز آید از کوچکتر درگتر (دحمة حواری مشاهی)

۴ - آن مهترین آید - آ ، - بآن مهترین آید - د ، - باین درگترین - ب ، - بآن  
 درگترین - ح

۵ - می شود چنانکه - آ - د ، - ، می شود چنانکه - ب ، - ، می شود چنانکه - ح

۶ - بآن حد اولین - آ ، - ، باز حد اولین - د ، - ، باز بعد اولین رسد - ب

۷ - آنکه - د

۸ - همچنانکه - آ

۹ - می اگر - آ

۱۰ - دو - ب - ح

۱۱ - یکی - ب - ح

۱۲ - بی ، که - آ ، - دو - ح

۱۳ - خواهد شد - آ

۱۴ - آورد - ب - ح ، - ، می آورد - د

۱۵ - نص - ب - ح ، - ، نص - آ - د

## رکشاسی

و دیگر - اختلاف اندر يك بېص - که انگشتی مخالف دیگر انگشت<sup>۱</sup> بود

سیم - اختلاف اندر يك انگشت بود  
و آن اختلاف که اندر بعضها بسیار باشد<sup>۱۱</sup> ( دو گونه باشد )<sup>۱۲</sup>  
یکی بتدریج - و دیگری بی بتدریج بود<sup>۲</sup>

بتدریج آن بود - که مثلاً یکی بر رک بود<sup>۳</sup> - و یکی<sup>۴</sup> کوچکر<sup>۵</sup> و سیم کوچکتر از دوم<sup>۶</sup> و همچنین تا هجده<sup>۷</sup> برسد از<sup>۸</sup> کوچکی و از آنجا سر بار<sup>۹</sup> شود<sup>۱۰</sup> و این را متصل خوانند<sup>۱۱</sup> و همچنین اندر سری - و دیگر ناها اگر<sup>۱۲</sup> سر بار<sup>۱۳</sup> شود - همچنانکه آید<sup>۱۴</sup> مستطم بود<sup>۱۵</sup> و اگر اندر میان اختلاف گیرد مختلف نامستطم بود<sup>۱۶</sup> - همچنان سر که چون سر ( نار ) خواهد شد تا آن نص<sup>۱۷</sup> بر رک<sup>۱۸</sup> ناز شود<sup>۱۹</sup> ، و لکن

- ۱ - انگشت دیگر - ب - ، - انگشتی دیگر - ح
- ۲ - دیگری بی بتدریج و - آ - یکی بی بتدریج بود - ب - ح ، یکی بی بتدریج بود - د
- ۳ - دیگر - آ
- ۴ - بی ، ناهجده - ب - ح ، ، ناهجده - آ
- ۵ - از آن - آ
- ۶ - سار - آ
- ۷ - بی ، اگر - ح
- ۸ - همچنانکه در تیری و دیگر ناها اگر بسیار شود همچنانکه آمد آ
- ۹ - اندر میان اختلاف گیرد مختلف نامستطم و - آ ، - در میان خلاف آورد نامستطم بود - ب - در میان خلاف آورد نامستطم - ح ، - اندر میان خلاف آورد مختلف نامستطم - د
- ۱۰ - خواهد شد یا نص - آ
- ۱۱ - نشود - د

حرکت<sup>۱</sup> که حروی که نایست مثلاً<sup>۲</sup> وی پیش حسد به حسد<sup>۳</sup> یا نایست که سپس حسد به چنان<sup>۴</sup> بود، و همچنان نقوی و صعیبی<sup>۵</sup> که اگر دور دارد مانند دیگر دور<sup>۶</sup> منتظم بود، والا بود.

و اما اختلاف اجراء يك انگشت سه<sup>۷</sup> گونه باشد<sup>۸</sup>

یکی را کسلیده خوانند، و تازی منقطع

و یکی را مار گردیده خوانند و تازی عائد

و یکی را پیوسته<sup>۱۰</sup>، و تازی متصل

چون میان<sup>۱۱</sup> انگشت<sup>۱۲</sup> مثلاً بکشد، و حرکت نکند<sup>۱۳</sup> بارار<sup>۱۴</sup> آن نیمه<sup>۱۵</sup> حرکت شود. یا مختلف باشد سرعت<sup>۱۶</sup> مثلاً<sup>۱۷</sup> بیم انگشت

۱ - س سسی حرکت کند - آ - پش و سپس حرکت - ب - پیش سپس حرکت -

ح - پیش و سپس حرکت - د -

۲ - حروی نایست مثلاً که - آ

۳ = حسد - - - حسد - ح -

۴ - یا باید که سپس حباب آید به حباب - ب - یا باید که سپس حسد به حباب - ح

۵ - نقوی و صعیبی - آ

۶ - پی : دور - آ - و دور - د

۷ - دو - ح -

۸ - است - ب - ح

۹ - مار گرایده و - ب - مار گر آمده و - ج

۱۰ - پیوسته خوانند - د

۱۱ - میان - ب

۱۲ - انگشتان - ب

۱۳ - کند - ب - ح

۱۴ - می : از - ب

۱۵ - پی : نیمه - آ -

۱۶ - می : مثلاً - ب

## دکشناسی

واما آنکه بی تدریج باشد - چنان بود - که يك ندیگر مانند - و نه  
نیر بولا<sup>۱</sup>، ریادت - ونقصان باشد<sup>۲</sup> بتدریج، بل بکرای که<sup>۳</sup> اگر هر دوری  
يك (گونه) بود منتظم بود، والا نمود<sup>۴</sup>.

واما آن اختلاف که میان انگشتان يك نص بود - یکی اندرهاد<sup>۵</sup>  
بود که یکی<sup>۶</sup> حرو مثلا سوی راست میل دارد و یکی سوی<sup>۷</sup> چپ، و  
همچنین ندیگر هتتها<sup>۸</sup> از برسو و فروسو

ودیگر اندر نزرکی<sup>۹</sup> که انگشتی را رک بررگتر بود، و انگشتی  
را<sup>۱۰</sup> رک حردتر، یا<sup>۱۱</sup> اندر تیری و<sup>۱۲</sup> در یکی یا<sup>۱۳</sup> اندر پیش و سپسی

۱ - اما آنکه بی تدریج باشد چنان باشد الح - ب - ، اما آنکه بی تدریج باشد چنان  
باشد که يك ندیگر مانند الح - ح - ، اما آنکه بی تدریج باشد چنان بود که ندیگر  
مانند ویر بولا - د - ، امالی تدریج و امالی ندیج باشد چنانکه که یکدیگر مانند  
و نه مش بولا - آ - .  
۲ - باشد که - د -

۳ - بی ، که - د - ، باشد که اگر بتدریج بود بلکه بکراف بود ، پس - ب -

۴ - باشد که اگر بتدریج بود - ح -

۵ - ارآنها - ب - ، ارهاد - ح -

۶ - بی ، یکی - د -

۷ - سوی - آ - .

۸ - چا ، يك حرو میل سوی بالا دارد ، و يك حرو میل سوی زیر دارد ( مل  
معنی ار دحیره حوارر مشاهی)

۹ - برسو و فروسو دیگر نااندر بولس - آ - ، برتر واد فروتر و دیگر اندر بررگی  
ب - ، برسو واد فرو شود دیگر اندر بررگی - ح - ، ار برسودن و سود دیگر اندر  
بررگی - د -

۱۰ - بی ، را - آ -

۱۱ - حردتر بود یا - ب - ، حردتر بود تا - ح -

۱۲ - بی ، تیری و - آ -

۱۳ - بی ، یا - ح -



## فصل (هشتم)

اندر گوینها ار<sup>۱</sup> بص مرکب که نام خاص دارد

ببص مرکب آن بص را حواسد<sup>۲</sup> - که حکمش اردوسه حال وی  
گیرند، چنانکه مورچه<sup>۳</sup> که اندروی حردی و توانر<sup>۴</sup> بود و قسمت ایشان  
که بص مرکبند<sup>۵</sup> سیار است، و همه را نام نیست، و بعضی را نام هست،  
آرا که نام هست چون بص سسر<sup>۶</sup> باشد که بناری علیط حواسد، و چون  
بص ناریک که ساری دقب حواسد

سسر - آن بود<sup>۷</sup> که پهنا و بلنداست شتر دارد  
و ناریک آن بود که پهنا کم دارد، و درارا بیش  
و ارینجمله - بص آهوی اسب - که بناری عرالی حواسد - که اندر  
یک حروگران می آید - آنگاه بیکبار<sup>۸</sup> تیر شود  
و موحی<sup>۹</sup> است که حروی بر رگتر بود - و حروی حردتر چون<sup>۱۰</sup>  
موجها - ناری می، و سحت حرد<sup>۱۱</sup> سود

- ۱ - گوینهای - د .
- ۲ - گویند - ب - ح - د .
- ۳ - چنانکه مورچه - ب - ح - د - چنان مورچه - د .
- ۴ - حوردی و صواتری - ب - ح - د - حردی و متواتری - ح - د - حردگی و توانر - د .
- ۵ - مرکب آید (ط : اند) - آ .
- ۶ - بیشتر - آ .
- ۷ - بی « که بناری » تا « آن بود » - د .
- ۸ - آنگاه بیکبار - د - آنگاه بیکبار - ب .
- ۹ - موحی آن - آ .
- ۱۰ - حوردتر چون - آ - حردبرو - ب - ح .
- ۱۱ - حورد - ب .

## رگشاسی

تیرتر بود، و سمی<sup>۱</sup> گران تر، و نایبم برر گمر<sup>۲</sup>، و بیعی حردتر، این همه<sup>۳</sup> گسسته باشد اندو عمان

و اما عائد چنان بود<sup>۴</sup> که رود نار گردد اراحتلاف نآں حد که بود، نار گشتی لطیف - و ناپیدا<sup>۵</sup>

وار این حس مص متداخل است - که نك حس بنداری<sup>۱۱</sup> که<sup>۱۰</sup> دو گشته است، یادو بص يك اندر دیگر<sup>۶</sup> رسمه بنداری<sup>۱۱</sup> نکیست و متصل مانده مصها تدریج است - چنان<sup>۷</sup> تدریجی که حس<sup>۱۱</sup> تفصلش را اندر<sup>۸</sup> بیاند<sup>۹</sup> بحمله حواهی<sup>۱۰</sup> (۱) اندر برکی و بری و یری - ونهی، و حواهی<sup>۱۱</sup> اندر<sup>۱۱</sup> نابهاء دیگر که احتمال اس<sup>۱۲</sup> کند

۱ - سر گردد و بم - آ

۲ - بی، و، د، بی، و، نایبم برر گمر - ح، و، نایبم برر گمر - آ، و، نایبم برر گمر - ب

۳ - هم - آ

۴ - - - - - باشد - د

۵ - بی، و، د، - نام و ناپیدا - ب - ح، - نم عاده<sup>۱۱</sup> موده<sup>۱۱</sup> اعطامه<sup>۱۱</sup> - فاسون - چاپ

طهران ص ۸۲

۶ - اندر یکدیگر - ب، - اندر دیگر - ح

۷ - چنانکه - د

۸ - تفصلش را در - ب، - مصهاش در - ح، - تفصلش اندر - د

۹ - بعد از کلمه « نار گشتی لطیف » تا اینجا مصها « آ » چنین است « مانده آوار حس متداخل است که يك حس مانده مصها تدریج است که چنین (ط - حس) تفصلش را اندر بیاند مختلف شود هر چند اختلاف اندر، اند

۱۰ - بی، اندر بیاند بحمله حواهی - د

۱۱ - که در - ب، - در - ح

۱۲ - آن - ب - ح،

و دم موشی<sup>۱</sup> است، که بتاری دَبّ العار خوانند<sup>۲</sup> - که از ریادت نقصان گیرد<sup>۳</sup> یا از نقصان ریادت آید اندر<sup>۴</sup> بیهاء سیار، یا اندر یکی نص و حوالدوری [است] - که بتاری مسلّی<sup>۵</sup> خوانند، و از نقصان ریادت آید بتدریج آنگاه از ریادت نقصان<sup>۶</sup> شود.

و دور خمی است<sup>۷</sup> - که تنازی دوالقرعتین گویند<sup>۸</sup> - که هنوز حرکت پیشین تمام شده نبود<sup>۹</sup> - که دو بَم اندر رسد.

و<sup>۱۰</sup> اندر میان افتاده<sup>۱۱</sup>، - که تنازی الواقع فی الوسط (دوالقره<sup>۱۲</sup>)

---

۱ - دم پوش - آ - د - دو م موشی - د

۲ - گویند - ب - ح

۳ - گیرد از - ح -

۴ - نقصان الح - د - ، - نقصان گردد و بار از نقصان ریادت آید اندر - آ

۵ - بکسر میم و فتح سین مهمله و کسر لام مشدّده و یاء نسمت (حلاصة الحکمة چاپ سنّی ۱۲۶۱ فصل ۵ - باب ۱ رکن ۴).

۶ - گویند آن بود که از نقصان ریادت آید بتدریج و آنگاه - الح - ب - ، - حواصد آن بود الح ماسد د ب - ع - ح - ، - حواصد و از نقصان آید ریادت آنگاه از ریادت به نقصان - آ -

۷ - بی ، است - آ -

۸ - حواصد - ب - ج

۹ - پیشیش الح - ب ، بیشتر تمام نشده باشد - آ

۱۰ - و اما - د -

۱۱ - افتاده - آ

۱۲ - ط - د و دوالقره - ع در دحره حوادر مشاهی کتاب ۲ گفتار ۴ باب ۷ گوید، یاردهم (از اقسام نص) نص متعلجل است، و این دو گونه باشد،

یکی آنکه آنجا که حرکت گوش دارد سکوی افتد، و این نشان سقوط قوت باشد و آنرا ذوالقره گویند.

دوّم - آنجا که سکون گوش دارد حرکتی افتد، و این نشان باز آمدن قوت باشد، بقه حاشیه در صفحه بعد

## رکشاسی

ودودی است<sup>۱</sup> همچون موجی<sup>۲</sup>. ولکن حردترو متواتر<sup>۳</sup> چوں<sup>۴</sup> کرم،  
و بنمای است و<sup>۵</sup> تفسیرش مورچگی<sup>۶</sup> بعایت حردی<sup>۷</sup> بود، و بر صورت  
مورچه<sup>۸</sup>

وارگی است - که<sup>۹</sup> بتاری مشاری حوالت<sup>۱۰</sup> ، همچنان بود که  
موجی<sup>۱۱</sup> ، ولکن<sup>۱۲</sup> صلب بود و کشیده<sup>۱۳</sup> ، و بیشتر آنگاه بود که اندر اندام  
عصبی آماس<sup>۱۴</sup> بود چون حجاب و<sup>۱۵</sup> سینه<sup>۱۶</sup> ، و موجی<sup>۱۷</sup> بیشتر آنگاه<sup>۱۸</sup>  
بود - که آماس اندر عصب بود<sup>۱۹</sup> بلکه اندر شش یا معر یا در حکر  
بود و<sup>۲۰</sup> بوقت گرمانه کردن - و عرق کردن<sup>۲۱</sup>

- 
- ۱ - دور هست - آ
  - ۲ - مورچه - ب - ح
  - ۳ - بی ، حردترو متواتر - آ ، - حرد و متواتر - ح
  - ۴ - همچون - د
  - ۵ - بی ، و - ب - ح ،
  - ۶ - مورچه - ب - ح
  - ۷ - حردی - ب ،
  - ۸ - و صورت مورچگی - آ
  - ۹ - ازگی است و - آ - د ، - ازه است که - ب - ح ،
  - ۱۰ - مورچه ولکن - ب ، - مورچه ولکن - ح
  - ۱۱ - کشیده - آ - ب - ح
  - ۱۲ - که در اندام الح - آ ، - که اندر اندامی عصبی آماسی - ب - ح ، - که اندر  
عصبی آماس - د
  - ۱۳ - بی ، و - آ ،
  - ۱۴ - مواجی - ح
  - ۱۵ - آنگاه بیشتر - ب - ح - د
  - ۱۶ - عصب بود - آ ، - عصب بشود - ب ، - عصب شود - ح ، - عصبی بود - د
  - ۱۷ - یا اندر معر یا اندر حکر و - ب ، - یا اندر معر یا اندر حکر بود - ح
  - ۱۸ - عرق کردن بود - ج ،

## فصل (نهم)

### الدر سبهای لبض

اولاً بدان که بهمه<sup>۱</sup> باها بصر<sup>۲</sup> بیکو آن است - که معتدل باشد ،  
 الا نقوت - که هر چند بیش باشد بهتر باشد و سبهای بصر اصلی که  
 ماسکه خوانند سه اند

آلت - که<sup>۳</sup> رک است .

وقوت - که جدا کننده است

وحاجت - که تنش است

اگر آلت نرم بود ، وقوت قوی \* ( بود ) \* و حاجت بسیار  
 بود ، تنش<sup>۴</sup> رگ عظیم آید ، و اگر در یکی خللی بود رگ عظیم نبود ،

۱ - بی : بهمه - ح ، - اندر همه - د

۲ - بی : بصر - آ

۳ - بی : که - ح

۴ - بی : تنش - آ - د - ایش - ب ، - اعی تنش - ح

نقه حاشیه از صفحه قبل

بعضی است که محسوس می گردد در آن عرق ، - که گویا حیطی و ریسمانیست ملتوی  
 که می پیچد و منقل ( ط ، معتدل ) می گردد ، و سب این اختلاف در تقدّم و تأخر  
 است بآنکه حرکت نماید حرئی از عرق بیش از وقت آن و یا بعد از وقت آن سب  
 ( ط ، سب ) صلاحت آلت و پوست آن ولهدا بسیار در امراض یاسه عارض میگردد ،  
 و شیخ الرئیس ( در قانون چاپ طهران ص ۸۲ - ۸۳ ) از باب اختلاف در بین تقدّم  
 و تأخر و وضع داشته و حق آنست که ارحس میثاریست هنگامی که اسیاب آن ضعیف  
 باشد و پوست قوی ، انتهى

## رگشاسی

خوانند، \* که از آنجا که سکون چشم داری \* [سکون نباید] ،  
حرکت آید<sup>۱</sup>

و مص لریده<sup>۲</sup> - و مص متشعج ، و اختلافش در سند و پیشی  
و بهاد بود<sup>۳</sup>

بقیه حاشه ارضه قتل

و نشان سختی حاجت ، و این را الواقع فی الوسط گویند ، انقی و از این جمله وار  
مراحمه بکتاب خلاصه الحکمه فصل ه باب ۱ رکن ۴ مستعار می شود ، که ، « ذوالعمره »  
و « الواقع فی الوسط » هر یک قسمی جدا گانه اند ، و از هم دیگر ممتاز ، و تعریف  
اینجا مخصوص به « الواقع فی الوسط » است

۱ - بی ، آید - ب - ج ، - آید و از میان افتاده کی ، باری ذوالعمره حواسد که آنجا  
که حرکت چشم داری سکون آید - د

۲ - لریده - آ - ح

۳ - و اختلافش پیشاشی و بهاد بود - آ ، - اختلافش در سند و اش (ط) سپس و  
پیشی) و بهاد بود - ب ، اختلافش در سیما پیشی بود و بهاد - ح ، - اختلافش در  
اشی و بهاد بود - د .

در دحیره حواری مشاهی گویند ، « دوازدهم انواع پس متشعج - و متواتر و ملو بس ،  
و اندر ایامه انواع ، رگ چون رشته کشیده باشد ، و فبض ملتوی رخود می پیچد ،  
و این اختلاف اندر وضع باشد ، پس اندر بهاد رگ ، و هتواقر بعضی است که اندر  
وی اساط کمتر پوشیده تر باشد ، و کشیدگی ظاهر بود ، و ایامه انواع اندر بهاد  
حشک بنید آید ، و بعضی دیگر است که هم در بهاد بهاد حشک باشد - خون دق - و  
ذبول ، این را ثابت گویند ، و این بعضی باشد از رگ - و صلب - و کشیده و اگر چه  
مختلف باشد . . . سیردهم فبض هر تعشش است ، این بعضی باشد - که رگ با حرکها  
که می کند لرزان باشد ، و نشان آن باشد - که قوت حیوانی بسبب بسیاری خلط  
گراں باز است » انقی . و در خلاصه الحکمه فصل ه باب ۱ رکن ۴ گویند « ملتوی  
، ه حاشه در صحنه ند

- معارضه دات‌المرتبه كند. و<sup>۱</sup> بملى، و دودى<sup>۲</sup> - ار صعيقى بود  
و نمى بران - عظيمتر بود و<sup>۳</sup> قويتر<sup>۴</sup>، و لكن سحت سريع بود،  
كه بعملى ار سريعى<sup>۵</sup> بيميار شود  
و آن<sup>۶</sup> مادگان صغيرتر - و سريعتر بود  
و آن كودكان نقياس تن - ايشان عظيم بود<sup>۷</sup>، و لكن سحت نرم بود  
و آن بر بيايان<sup>۸</sup> - عظيم - و سريع بود  
و بىص دومويگان - حوردر تر بود - و سخت<sup>۹</sup> سريع بود، - كه  
حاجتشان كمتر است، و بىر متواتر بود  
و آن پيران - حوردر<sup>۱۰</sup> - و بطلى<sup>۱۱</sup> - و<sup>۱۲</sup> متعاوب بود، و باشد<sup>۱۳</sup> - كه
- 
- ۱ - معارضه الح - د - ، معارضه دات‌المرص الاحدالمرتبه و - آ - ، معارضه دات‌المرص
  - و - ح - د و سب دات‌المرتبه اعياى القوه - و استراحتها ، او عارض معارضه بصرف اليه -  
المرص - و الطيعة دومة - كتاب القابون - چاپ طهران ص ۸۴
  - ۲ - بمكى و دورى - ح
  - ۳ - عظيم بود - ح
  - ۴ - بى ، قويتر - ب - ح - قوى تر بود - د
  - ۵ - ار سريعى سحت - آ
  - ۶ - و اران - آ .
  - ۷ - بى ، بود - ح - ، بود - ب - بى ، عظيم بود - آ - ، و مايد دانست كه بس كودك  
نقياس داتن او عظيم بود ، - بس برمى آلت و بسيارى حاجت ، و نقياس داتن بالغ  
عظيم باشد لكن سريع باشد - يا متواتر ( دحيه حوار و مشاهى دات ۱۲ گفتار ۳  
كتاب ۲ ) و بىر همين معنى در دابون ص ۸۴ آمده است
  - ۸ - بر ما آن - آ
  - ۹ - حوردر تر شود و سح - آ - ، خوردر تر بود و لكن - ب - ، حرد تر شود و ليكن - ح
  - ۱۰ - حرد - ح
  - ۱۱ - بى ، و - ح - ، و سح « آ » يس ار « بود » چنين است « و ابر هر بطلى او »
  - ۱۲ - بود باشد - ح .

## رگشناسی

ولکن سرعت تدارك كند عظم را<sup>۱</sup>. واگر قوّت (قوی<sup>۲</sup>) نبود، سریعی  
تواند کردن<sup>۳</sup> متواتری کند، واگر ارین صعیفتر بود متواتری تواند  
کردن<sup>۴</sup> [ومتفاوتی کند]

و چون گوشت اندك بود - رگك<sup>۵</sup> طویل<sup>۶</sup> [و عریص<sup>۷</sup>] نماید  
واگر گوشت سیار بود<sup>۸</sup> - صغیر - ودقیق نماید<sup>۹</sup>

و بیحوایی، و عم، و بی تابی<sup>۱۰</sup>، و<sup>۱۱</sup> (و پلیدی) \* تن از اخلاط<sup>۱۲</sup>، و  
ریاست<sup>۱۳</sup> - بافراط، و نری - طبیعی، یا بیماری رگك را<sup>۱۴</sup>، ضعیف کند  
و هرگاه که قوّت وی<sup>۱۵</sup> قوی بود - و آلت بی فرمان \* بود \*  
دوالفرعتین - و منشاری کند،

و هرگاه که قوّت بخواهد<sup>۱۶</sup> - که بیاساید یا دل مشغولی<sup>۱۷</sup> افتد،

۱ - در یکی حلی بود رگك عظیم بود ولیکن سریعی الح - آ - . حاجت بك بود  
ولكن قوّت صعیف بود یا آلت سحت بود رگك عظم الح - «ب» مثل «آ» - اندر  
یکی حلل باشد عظیم بود، ولیکن سرعت ورودی تدارك كند عطیمی را - ب - ح

۲ - بی، د ن - «آ» - .

۳ - وگك رگك - ج .

۴ - بود رگك - ب

۵ - بی، ودقیق نماید - ح

۶ - بی، ویتابی - آ - د، - و هائی - ح .

۷ - بی، از اخلاط - ب

۸ - ریاست - ح

۹ - با بیماری هر کرا - آ .

۱۰ - بی، که - ب - بی، وی - د - بی، «و هرگاه که قوّت وی» تا «منشاری  
کند» - آ

۱۱ - بخواهد - د - ، خواهد - ب - ح

۱۲ - تادل از مشغولی - آ - ب



سکوشود، و اگر بیوفتند<sup>۱</sup> تیرشود، و همچنین از شراب، و آب بفعل<sup>۲</sup>  
صعیقت است از شراب

و مص باوّل حوا<sup>۳</sup> حرد بود، و صعیف بود<sup>۴</sup> - از جهت گرمی<sup>۵</sup>  
حرارت عربی ناندرون<sup>۶</sup>، - تا عدا را همصم کند، و بطی<sup>۷</sup> بود - و متفاوت<sup>۸</sup>  
و<sup>۹</sup> چون طعام همصم یابد، حرارت از اندرون بیاید<sup>۱۰</sup>، و مص سک<sup>۱۱</sup> شود،  
پس اگر [در] حوا دیر بماند دیگر ناره صعیف شود، و اگر خفته  
را اندر شکم طعام بود - حوا مص را سردی برد، و چون خفته<sup>۱۲</sup>  
بیدار شود - مص عظیم شود، و اندران وقت لرزان بود

و ریاضت کردن<sup>۱۳</sup> نانداره مص را نیک کند، و ریاضت نافراط مص  
را صعیب - و سریع و متواتر کند<sup>۱۴</sup>، و چون بیشتر شود - سریعی کم  
شود<sup>۱۵</sup>، و متواتری ریاضت گردد<sup>۱۶</sup>، و باشد - که گرمانه - و آب گرم

۱ - بصد - ب - ح

۲ - بقول - ب - ط

۳ - حوا - آ

۴ - بی، بود - ب - ح

۵ - گرمایی - ح

۶ - تا اندرون - ح

۷ - بی، و - ب - ح

۸ - بیاید - آ

۹ - سک - ب

۱۰ - و چون از حمتگی - ب، - چون از حمتگی - ح، - چون خفته - آ

۱۱ - بی، کردن - آ - د

۱۲ - بی، کند - د

۱۳ - بی، شود - ب

۱۴ - گرد - د،

## دگشاسی

برم بود<sup>۱</sup>، - سبب رطوبت عریب - که ایشا برا بود  
 و<sup>۲</sup> مزاج گرم بحکم حواں بود، و مزاج سرد بحکم پیر<sup>۳</sup> بود\*  
 و هر چند حرارت عریبری بیشتر بود، بص قویتر<sup>۴</sup>، و هر چند حرارت  
 عریب بیشتر بود<sup>۵</sup> - بص ضعیف تر بود  
 و بص بهار<sup>۶</sup> چون بص حواناں بود، و بص تاستان حرد، و سریع،  
 و متواتر بود<sup>۷</sup>، و بص رستان ضعیف « [ و ] » متعاوب، و بطی<sup>۸</sup> بود  
 و آن حران - صلب و صعب بود  
 و بص سیر<sup>۹</sup> ارطعام معتدل عظیم، و<sup>۱۰</sup> سریع، متواتر بود، و ارطعام  
 بیشتر<sup>۱۱</sup> مختلف، و بی نظام بود<sup>۱۲</sup>، و با دارة افرونی و اگر هم اقتد بص

۱ - بود و - آ

۲ - بی و - ب

۳ - بی، پیر - آ

۴ - بی، و هر چند حرارت عریبری بشتر بود بص قویتر - د

۵ - حرارت عریبری کمتر بود - ب - ح - بی، بود - د - « ولا تطس » ان الحرارة  
 العریبة توجب ترتبها بقصاً فی القوة مالم تملک، بل توجب القوة فی جوهر الروح،  
 والشهامة فی النفس والحرارة التابعة لسوء المزاج کلما ازدادت شدة ازدادت القوة  
 صعباً - (قانون ص ۸۴)

۶ - بهار - آ

۷ - بی، بود - د

۸ - بسعة « آ » بعد از « حواناں بود » چنین است، « حرد سریع و متواتر و  
 بص یران »

۹ - بی، و - د -، و معتدل - آ

۱۰ - بی، بیشتر - آ

۱۱ - بودی بطام - ب -، بودی بطا - ح -، بود بی بطام - د طعام بسیار قوت را  
 فرو گیرد، و کران را کند، و بص بدان سبب مختلف و بی نظام شود (دعیه  
 حوازمشاهی)

و چون درد<sup>۱</sup> اثر کند، قوت<sup>۲</sup> را<sup>۳</sup> ضعیف کند، پس نص ضعیف، و  
ضعیف<sup>۴</sup>، و سریع شود، و متواتر گردد

و اما آماسی<sup>۵</sup> - که اندر تن بود، نص را برآه منشاریت برد، الا که  
پیش ریادت نص موجی گردد<sup>۶</sup>، و چون دمله پیزد<sup>۷</sup> نص منشاری [را]  
موجی - و<sup>۸</sup> مختلف گرداند.

و خشم - نص را عظیم - و ملند و سریع و متواتر گرداند، و غم -  
نص را ضعیف، و ضعیف، و متفاوت و بطی<sup>۹</sup> گرداند

۱ - می، و عظیم - آ، د، د - سرسر بود و سریع و عظیم و متواتر چون دراو - ب، د -

سرسر بود سریع و عظیم و متواتر بود چون درد - ح

۲ - بی، دا - آ، د، بی - ضعیف کند پس نص - ح

۳ - بی، و ضعیف - آ

۴ - و آماسی - آ، د، و اما آماس - ب، د - اما آماس - ح

۵ - بود اگر تیری نص را موجی گرداند، - برد الا که ترس ریادت نص را موجی  
گردد - ح، - الا که پری ریادت نص را موجی - د - « و اگر آماس برم باشد  
نص موجی شود » (دحره حواری مشاهی) « فمثل الورد الحار فاته یوجب تعبر  
النص الى المداثره - والارتعاد - والارتعاش والسرعة والموار ان لم یعارضه سبب  
مربط فسطل المداثره و یخلعها ادن الموجیه » (کتاب القابون)

۶ - بی، « چون دمله » تا « مختلف » - د، د - دمله برید الح - آ، د - دمله برید

الح - ب، د - دمله برید الح - ح، د - « و هرگاه که حراح پخته شود، نص ار منشاری

نگردد، و موجی شود، سبب برم شدن حراح . » (دحره حواری مشاهی - وقابون)

۷ - موجی گردد و - آ

۸ - جسم نص را سریع متواتر گرداند، - و عم نص را ضعیف متفاوت بطو

آ، - و خشم نص را عظیم و ملند و متواتر سریع کرده اند و عم نص را ضعیف

و متفاوت و بطی - ح، - و خشم نص را عظیم و ملند و سریع و متواتر گرداند، و عم

نص را ضعیف و ضعیف متفاوت و بطی - د

## رگشاسی

اولاً<sup>۱</sup> مرص<sup>۲</sup> را بیکو کند آنگاه چون اندر<sup>۳</sup> تن سرد<sup>۴</sup> شود مرص را  
ضعیف کند، و اما آب سرد - اگر سردیش عوض کند<sup>۵</sup> اندر تن، مرص  
را<sup>۶</sup> بحکم سردی برد<sup>۷</sup>، و اگر بکند که<sup>۸</sup> حرارت عریری را جمع کند<sup>۹</sup>  
بمرص را بیکو کند

و آستنی ریان مر حاجت را<sup>۱۰</sup> بیفراید، که هم مادر را<sup>۱۱</sup> باید و هم  
فرزند را، پس مرص بر رگس بود از طبیعی، و بقوت سررس - و سریع  
بود، و عظیم و متواتر، و رگک نأول درد عظیم - و سریع، و متواتر بود،

۱ - سحۃ «آ» پس از «مرص را» چنین است: «سریع کند - و صغیر و متواتر  
کند و باشد که آب گرم اولاً» و سحۃ «ب» و «ج» پس از «کرد» چنین  
«و اما مگر ماه و آب گرم اول (نأول - ح) و سحۃ «د» چنین است: «و اگر  
گرم ماه گرم نأول».

۲ - بی، مر - ح

۳ - بی، چون - ح - آنگاه که اندر - ب

۴ - اندر سر - آ

۵ - سردی کند - آ، - سردیش مرص کند - ح

۶ - بی، را - ب - ح

۷ - بود - آ - ب - ح

۸ - بی، که - ب - ح، - نکند که - آ

۹ - کندو - ب - ح - «و اما الاستحمام الکائن بالماء البارد مانع برده ضعف  
المن و صغره و احدث تفاوتاً و انقطاعاً و ان لم یمرص بل جمع الحرارة رادت القوة  
معلم یسیراً و نقصت السرعة و التواتر» (کتاب القایون)

۱۰ - بی، را - آ، - موحات را - د

۱۱ - از بهر آنکه فرزند اندر طلب بسم هوا مشار کست (ذخیره حواری مشاهی -  
و قانون)

# فهرست لغات رگشناسی

صفحه - سطر لغت	معنی
۲	سیاس
«	شکر نعمت - و مدح و بیکوئی گفتن و ستودن
«	صلوات - که از حدای تعالی رحمت و ارملائی که استعمار - و از اسالی ستایش و دعا است
	( برهان )
«	پسندیده - و اشتجاب شده - و مخصوص
«	دوست و محب "واعبات کمنده" (= یاری ک: ده)
۳	۱-۱۰-۱۱ گوهر
۴	۵ گوهر روبیده
۴	۵ گوهر شناسنده بحس
۴	۳ ۵ آمیرش
	احتلاط و امراح - ترکیب .
	بهم آمیختن دو یا چند چیز با هم
	مقداری دیگر .
	قسمی دیگر از امراح
	مایع و روان (مقابل حامد)
	معتدلتر امراحی
	فراهم آمدن ، جمع شدن ، ترکیب ، تألیف
	بلن ، حسد
	روح ( = روح بخاری )
	بمس ( = بمس ااطقة مردم )
	برم و یاریک
	الف

## رکشاسی

وهرچه صفاجا<sup>۱</sup> رسد نص را سریع و لودران کنند  
اکنون این<sup>۲</sup> اصلها (ی) کلی است اندر علم بص که<sup>۳</sup> حکیمان  
گفته اند، و اما نص<sup>۴</sup> [بیماران و] \* بیماریها<sup>۵</sup> شاید<sup>۶</sup> گفتن  
بتفصیل<sup>۷</sup>، انشاء الله تعالی  
تمت الرسالة بعون الله وحسن توفيقه تمّ تمّ .

---

۱ - هرچه معافا - ب - ح

۲ - می، این - آ، - می، اکنون - ب - ح

۳ - و - ب .

۴ - بیماریها میس بیماریها - د

۵ - متاید - آ .

۶ - انتهى هنا سعة د ج « - بتفصیل - و السلام قد صححت هذه السعة الشريعة  
على قدر الوسع والطاقة واسئل الله التوفيق والطلاعة - ب - بتفصیل - انشاء الله وحده  
العزيز والصلوة على به محمد وآله اجمعين تمت الرسالة في صبح يوم الخميس ۱۴ ملاد  
السنة الائمة العري سة ثلث وتسعين وتسعمائة - د

معنی	سطر	نخت	صفحه
رته ( مصاب الصنان )	۱۰ سُشْ	۶	
چریست سفید و سرخی مایل مانند گوشت	۱۱ و ۱۲	۸	
و بحکر متصل است ، و بادرن و مِرْوَحَه			
دل باشد ( برهان )			
توسط شریابها	۳ بیابحی شریابها	۷	
صفت دیگر - بحالی دیگر	۶ دیگر گونه	»	
حکیمان و طیبیان و حراحرا گویند و مانای	۶ - ۷ برشکان	۸	
هاری هم آمده است .			
( نقل معنی اربرهان ) .			
تولد	۸ رایش	»	
حصهٔ انسان و حیوانات دیگر باشد ( برهان )	» حایه	»	
قوت حرکت ، قوهٔ محرکه	۲ - قوت حشش	۹	
علم بص	۴ - علم رگت	۹	
علم تفسره ، علم بول	۵ علم آب	۹	
صاف کردن ، و صافی و روش شدن و پاک	۱ پالودن	۱۰	
ساحس و صاف گردیدن ارکدورتها ( برهان )			
پالودن دیداری و پالودن با دیداری در			
ایضا مقصود تحلیل مرئی و تحلیل بامرئی			
و با محسوس است			
تحلیل میرود	۱ می پالاید	»	
صلات حلد	۴ سختی پوست	»	
فراهم آید ، جمع شود	۵ گرد آید	»	
صرش رساند	» ریانش نکند	»	
بلم چه مقدار	۹ بلم چه	۱۰	
به همه مصرف شود	۲ به همه بکار شود	۱۱	
عدد .	۶ شمار	»	
مساوی و یکسان و مطابق باشد	» راست بیاید	»	
تحلیل ، تحلیل رفتن	۷ - ۸ پالایش	»	





معنی	لفظ	صفحہ - سطر
ادراك كسده ظاهراً .	دریاسده	۱۸ ۵
دقيق فكر بكرده اند .	باريك نه اندیشیده اند	۱۹ ۲
حائز شمارند	روا دارند	۳ «
ممکن است ( ظاهراً )	شاید	۴ «
« « «	شاید	۹ «
ممکن نیست ( ط ) .	شاید	۸ «
مقدار حرکت	اندازه حرکت	۲۰ ۵
سرعت و بطء .	۶۰۵ - تری و بد رنگی	«
ضعف ( ط )	رحم	۶ «
طول	دراز	۲۲ ۸
عریض .	پهن	۱۰ «
بص صیق	بص تنگ	۱۱ «
« مشرف ، و شافع .	بلند	۲۳ ۲
« محض	افتاده	۳ «
بالا کم ( ط ) .	بالا تنگ	۵ «
بص ملیط .	بص ستر	« «
« دقیق	« باریک	۶ «
« صعب .	« حرد	۲۴ ۱
« سریع	« تر	۴ «
« بطی .	« درنگی	« «
قطع کند ( بنماید ) طی کند پایان رساند - ط	ترد	۶ «
تأثی ، و ثبات و آرامش ، و تأخیر	درنگ	۸ «
قرعة و سره اسقاط ( ط )	رحم اسقاط	۲۵ ۵
صست قرعه ، صست صره ( ط )	صست رحم	۶ «
بص متواتر .	بص دما دم	۲۶ ۴
« متفاوت .	« کسته	۵ «
« حار .	« گرم	۲۷ ۱

از حوشیدن - و از شورش و بهم بر آمدن باشد ،	۷ حوشان	۱۲
طاهرا بمعنی دروزان ، و تانان است	۴ امروزان	۴
آتسانی که زرگران بدان آتش امروزند	۴ دَم	۱۳
( برهان )		
گستردن ، پهن کردن و فرو چیدن و فرا کردن .	۴ گستراندن	۱۳
جمع و فراهم کردن	۵ فراز هم آوردن	۴
انساط	۶ گستریدن	۴
انقباض	۸ بهم اندر آمدن	۴
نفس کشیدن و بهی ردن	۳ دَم ردن	۱۴
عضو آدمی ( برهان )	۶ اندام	۱۵
حرکت می کند ،	۹ می حسد	۴
حکیمان و طبیبان و گاه مردشان ( بهل بمعنی از برهان )	۳ محشکان	۱۶
مقدم ، و سلف	۳ پیشین	۴
بلند شود و حرکت کند ، یعنی پر شود و بالا آید .	۵ برخرد و بحسد	۴
حالی شود - و آرام شود ، یعنی حالی شود و فرو رود .	۶ - تهی شود و بیارامد	۴
حذب کند	۱۰ محذو کشد	۴
بر وزن و معنی طیش است که اضطراب و حرکت از گرمی و حرارت باشد ( برهان ) .	۲-۳ - تیش	۱۷
نقیص - کمند ، و سربیع ( برهان )	۴ تر	۴
استحکام و مضبوط بودن .	۱ استواری	۱۸
طاهراً لطیفتر .	۴ تنگ تر	۴

## صَفْحَه - سَطْر - لُغَت

## معنی

درد و معنی احیر بدون ترکیب گفته میشود ،			
چون مدحت سرای ، و سخن سرای ( بعل معنی از برهان )			
فرقی نگذارد	حدی بهد	۴	۳۴
متنرالورن و مجاورالورن ( ط )	گسسته ورن و گذشته ورن	۸	۳۵
حوان و بوجه اول عمر ( برهان )	نرنا	۲	۳۶
مماس الورن .	حداورن	۴	۳۷
قرعه ( ط ) .	رَحْم	۲	۳۸
از سر کرد = معاودت کند	بسرار شود	۸	۳۹
هر دو بر وزن و معنی واژگوه است که	نارگوه	۱	۴۰
عربی عکس - و قلب گویند . ( برهان ) .	و با شکوه	۴	۴۱
عائد	باز گردیده	۱	۴۲
برر کترین	مهرترین	۲	۴۳
بزرگترک بررگترک چنانکه بتدریج بزرگ شود ( ط ) .	مهرتک مهرتک	۳	۴۴
سرعت .	بشتاب	۷	۴۵
بیتحاب ( برهان ) بی نظم ( ط )	بمکرات	۲	۴۶
وضع ( نسبت اجزاء بهمدیگر و نسبت کل باجزای ) ( ط ) .	بهاد	۴	۴۷
جهت علو و جهت سهل . ( ط )	برسو و بررسود	۵	۴۸
تقدم و تأخر .	پیشی و سپسی	۸	۴۹
مقدم .	پیش	۱	۵۰
مؤخر .	سپس	۲	۵۱
مقطع .	کسلبیده	۵	۵۲
متصل	پیوسته	۷	۵۳
سنگینتر ، بطلی تر ، کمترین	گراوتر	۱	۵۴
اقسام .	کوبها	۳	۵۵
بعض فلیض .	فیس سنهر	۵	۵۶

معنی	سطر	تألف	صفحه
بص دارد	بص سرد	۱	۲۷
« این	« بر	۴	«
« صلب	« سخت	۱۲	«
« ممثلی	« یر	۹	«
« حالی	« نهی	۱	۲۸
« مستوی	« هموار	۵	«
یک طرر و یک روش .	یکسان	۴	۲۹
به بر یک طرر و یک روش، بلکه بطررها و روشهای مختلف ( ط )	وراسان	۵	«
دور و گرابی یک درم	درمسک	۱	۳۰
دار دیگر از سر گیرند ، و معاودت کنند ( ط ) .	دیگرار سر شوند	«	۳۱
سابق	پیشین	۴	۳۱
لاحق	سپسین	۵	«
ادراك کند	ادبر باند	۲	۳۲
ثلث .	سه یک	۴	«
سارِست که بوازند ، و بمعنی روده کوسعد ورده کمان حلاجی، و تازی که بر روی سارها کشند ( برهان )	رُوذ	۷	«
ربع	چهار یک	۹	«
خرقه - شعل و صبعت ( ط ) پشه وزان صبعتگران	پشه	۶	۳۳
نقص کوتاه ( برهان ) طولانی ( ط ) .	دراز	۶	«
نواریده ( ط ) . کوس نقاره را گویند و معنی فرو گرفتن هم آمده است و سرای معنی خوانندگی و سرانیدن است ، لکن	کوس سرای	۱۰	«

# فهرست مطالب رساله رگشناسی

مقدمه مصنف و ذکر سب تألیف کتاب	ص ۲
<b>فصل اول</b> اندر اصلهائی که باول نباید دانست درین فصل بحث شده است از عناصر چهارگانه	۳
و طایع - و حواس آنها ، و کیفیت ترکیب مرکبات ( یعنی معین و سات و حیوان ) و اینکه مزاج مردم معتدلتر از مرکبات دیگر است .	۴
و بیان معنی حسد و حان - و روان - و حواس هر یک و فرق میان تن و روح بخاری	۵
و بیان اخلاط چهارگانه ( خون - بلغم - صفرا - سودا ) و کیفیت ترکیب از این اخلاط	۶
و تقسیم روح بحوانی ، و نفسانی ، و طبیعی	۸
و اینکه علم رگ علم احوال روح است ، و فرق میان علم نفس و علم تفسره .	۹
<b>فصل دوم</b>	۹
در بیان تحلیل بدن و سب حیات روحی حیوانات در حالی که مدنی نمیدهد یعنی کمند .	
و بیان اینکه اکثر غذا فاصله می شود ، و بیان سب و فایده تنفس ، و اینکه تنفس سب دفع فضلات از روح بخاری است ، و تشبیه آن بدلم آهنگران .	۱۱
و بیان دو حرکت انقباض و انبساط ، و اینکه بعضی عوارض از همین دو حرکت است	۱۴
و اینکه مردم ردی را چند بهم است ، و چگونه این بدن احوال بن را حکایت می کند	

معنی	سطر	تخت	صفحه
بص دقیق	بص باریک	۶	۴
عزالی	آهوی	۶	۴
بملی	مورچگی	۲	۴۴
منشاری	ازگی	۴	۴
دب‌الغار	دم موشی	۱	۴۵
- مسلی	حوالدوری	۳	۴
دوالقرعتین	دورچی	۵	۴
الواقع فی‌الوسط - و دوالعتره	اندرا مان اوفتاده	۷	۴
بص متشج ( بص لروان )	بص لررنده	۳	۴۶
تقدم وتأخره و وضع .	سپس و پیشی و بهاد	۴	۴
استراحت کند ، و رفع حسنگی کند .	ناساید	۱۰	۴۸
دکور	بران	۲	۴۹
مستعی	بی بیار	۳	۴
آناث	مادگان	۴	۴
صغار - اطفال .	کودکان	۵	۴
حوایان	آربایان	۶	۴
مردم کامل که از حیوانی گذشته و پیری برسده‌اند .	دومویگان	۷	۴
شیوح	پیران	۸	۴
شاب .	چوان	۴	۵۰
واقع شود .	افتد	۹	۵۰
« بشود	بیعتد	۱	۵۱
مساوی .	سرسر	۶	۵۲

صفحه	
۲۶	و بحث در دیر و زود آمدن نبض ، و بس متواتر و متفاوت و معتدل در تواتر
	و گفتار در حرارت و سردی و صحرار و بارد و معتدل در حرارت
۲۷	و باب صلابت و لین و بس صلب و لین
	و باب امتلاء و خلاء و بس ممتلی و حالی
۱۵	فصل ششم
	بحث در استواء و اختلاف ، و بس مستوی و مختلف مطلق و مستوی و مختلف مصاف
۲۹	و بحث در باب نظام و عدم نظام و سان سکنی این باب
	باب تفاوت و استواء و بیان چگونگی آن
۳۱	و بیان اینکه نوعی اربص موسیقاری است ، علی الخصوص در باب اختلاف و نظام ، و سان ورد گفتار حالسوس در ساس ، و بیان اشتباه او
۳۲	
۳۸	و بحث در خمس وزن و زمان حرکت .
۳۵	و اینکه نسبت موسیقاری در اینها بش از سایر جاها پیدا میشود
	و بیان اقسام متعبر الورد و ماین الورد و خارج الورد
۱۹	فصل هفتم
	گفتار در نبض مستوی و مختلف
	و بیان اقسام سه گانه اختلاف ( اختلاف دوسم ، اختلاف انگشتی در یک دسم ، و اختلاف در یک انگشت - که قرعه نیم آن مخالف قرعه نیم دیگر باشد
۴۱	و بیان اقسام مقطع و عاید و متصل و شرح و بیان و اقسام قسم دوم و سوم اختلاف .
۴۲	و بیان بس متداخل
۲۳	فصل هشتم
	اقسام نبض مرکب که نامهای مخصوص دارد

## فصل سوم

درسان اینکه دل بمنزل شریان همه تن است ، و شریان هر عضو بمنزل دل آن عضو است ، و همچنانکه آن روح بخاری که در دل است نارمند ، بدم ردن از راه ریه است - روح بخاری شریانها سر نارمند است باینکه از راه مسامهای تن دم رند

۱۶

و رد گفتار اطباء متقدم که حرکت نفس را بر سسل مد و حرر دانسته اند ، و استدلال براینکه شریانها ، طلع می حسد به بر سسل حرر و مد

۱۷

و سان چگونگی خلقت شریانها و فرق شریانها با رگها

## فصل چهارم

در سان اینکه همواره ، بی حرکت انقباض و انساط سکومی فاصله است

۱۹

و کسانی که این فاصله را بحساب بیاورده و دریافته اند ، بخطا رفته اند ، و سان حرکت انقباض و انقباض ، و اینکه حرکت انقباض را بندشوازی می توان دریافت - و بیشتر یرشك از حرکت انقباض استدلال نمکند و سان احساس ده گانه نفس بظاهر گفته یرشكان ، و اینکه احساس اصلی نفس در حقیقت به گونه بندش میسب

۲۰

## فصل پنجم

۲۲

گفتار در اندازه حرکت و تعریف نفس و اقسامی که اراان یدید می آید ، مانند طویل و قصر و معتدل درامداد ، و عریض و ضیق و معتدل در عرس ، و مشرف و منحصر و معتدل در بلندی ، و عظیم و دقیق و معتدل در ملیطی ، و عظیم و صغیر و معتدل در عظم و بحث در بیزی و درنگی حرکت که دومی ارا احساس نفس است ، و سان نفس سریع و بطی و معتدل در سرعت

۲۳

۲۴

۲۵

و بحث در باب قوت و ضعف و سان نفس قوی و ضعیف و معتدل در قوت ، و امتیاز این باب ارا مایهای دیگر ، و اینکه دهر بابی اعتدال بهتر است حر این باب



شماره	فهرست انتشارات الجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و انشیۀ تاریخی ایران .	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفراس پرفسور هرتسفلد)	مهر « «
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفراس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای محتسی منوی)	اسفند « «
۵	سه خطابه درباره آثار ملی و تاریخی ایران (ار آقایان فروعی و هرتسفلد و هانی بال)	مهر ماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تحت حمشد (پرفسور هرتسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷	کنفراس آقای فروعی راجع به ردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و رندگانی فردوسی (بقلم فاطمه حاتم سیاح)	۱۳۱۳
۹	تحلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره احلاسه یونسکو در فلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رساله خودتۀ ابن سینا (تصحیح آقای دکتر محمود بهمن آبادی)	« ۱۳۲۹
۱۱	رساله بهن ابن سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	« ۱۳۲۹
۱۲	منطق دانشنامه علائی ابن سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	۱۳۳۰
۱۳	طبوعات دانشنامه علائی ابن سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	
۱۴	رباصیاب دانشنامه علائی ابن سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	« «

صفحه	
۴۳	تعریف و اقسام سم مرکب مانند سمی ، وعلیط ، ودقیق ، وهرالی
۴۴	و موحی و مشادی و دسالمار و مدلی و دوالقرعتین و الواقع فیالوسط دوالفترة و متشبح .
۴۷	<b>فصل نهم</b>
	<b>درسیبهای نبض</b>
	اقسام سه گانه صب (یا - ماسکه) آلت ، وقوت ، وحاحت - و بیان تأثیر حقایق و لاهری و احوال گوناگون ماسد هم و بیجوانی و بی تانی در سم
۴۹	و فرق میان سم زبان و مردان و کودکان و حیوانات و اشخاص
۵۰	کامل و پیران و اختلاف آن با اختلاف امرجه و حصول ، و امتلاء و
۵۱	حلاء معده ، و اشربه ، و خواب و بیداری و ورزش و حستگی و استحمام
۵۲	و آستمی و آماس و دمل و احوال نفسانی چون حشم و اندوه و
۵۳	و احضار ناگهانی
۵۴	

## فهرست مندرجات رساله رگشناسی

---

ص يك - بيست و هشت	مقدمه مصحح
ص ۱ - ۵۴	متن رساله رگشناسی
ص الف - ح	فهرست لغات
ص ط - یب	فهرست مطالب رساله رگشناسی
ص یح - ید	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

۱۳۳۰	۱۵	الهیات دانشنامه علائی ابن سینا (تصحیح آقای سد محمد مشکوه استاد دانشگاه)
-	۱۶	رساله نفس ابن سینا (تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)
-	۱۷	رساله در حقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسببات (تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه).
-	۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (ار آقای دکتر علامه حسین صدیقی استاد دانشگاه)
-	۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامه حسین صدیقی استاد دانشگاه)
-	۲۰	رسالهٔ تشریح الاعضاء ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامه حسین صدیقی استاد دانشگاه)
-	۲۱	رسالهٔ فراضهٔ طبعیات منسوب به ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامه حسین صدیقی استاد دانشگاه)
-	۲۲	طرح نامهٔ منسوب به ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامه حسین صدیقی استاد دانشگاه)
-	۲۳	رسالهٔ کبورا المعرّس ابن سینا (تصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه)
-	۲۴	رسالهٔ حرّ ثقیل ابن سینا (تصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه).
-	۲۵	رسالهٔ حیّ بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن اریکی ارمعصران ابن سینا